

# بررسی و نقد دیدگاه کارکرد نگران پیرامون تفکیک اجتماعی

عبدالعلی لهسانی زاده  
بیژن خواجه‌نوری

## چکیده

تفکیک اجتماعی یکی از مفاهیم مهم و با قدرت زیاد در علم جامعه‌شناسی است. قدرت این مفهوم را در کارهای جامعه‌شناسان بزرگ اولیه همچون اسپنسر، دورکیم، ویر، مارکس و همچنین در آثار متأخرین همچون پارسونز، اسملسر و لوهمن می‌توان ملاحظه نمود. تفکیک عمدتاً در نظریه‌های تغییر اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفته است و یکی از مفاهیم کلیدی در این حوزه است. این مطالعه بر آن است تا مفهوم تفکیک اجتماعی را در دیدگاه دورکیم و به ویژه در کتاب تقسیم‌کار اجتماعی مورد نقد و بررسی قرار دهد، سپس به بررسی و نقد نظریات تفکیک اجتماعی در آراء پارسونز، اسملسر و لوهمن از نظریه پردازان متأخر بپردازد و بدین سان روند تحولات نظریه تفکیک اجتماعی را مورد بررسی قرار دهد.

**کلیدواژه‌ها:** تفکیک اجتماعی، تقسیم‌کار اجتماعی، تغییرات اجتماعی.

## مقدمه

تفکیک اجتماعی مفهومی با سابقه طولانی در جامعه‌شناسی است که عمدتاً در نظریه‌های تغییر اجتماعی به کار می‌رود. این مفهوم اشاره به فرایندی می‌کند که از طریق آن مجموعه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی به وسیله یک نهاد اجتماعی انجام می‌شود و بین نهادهای اجتماعی متفاوت شکاف ایجاد می‌کند. تفکیک، تخصصی شدن فزاینده بخش‌های جامعه و ناهمگونی در آن را نمایش می‌دهد.

حداقل از زمانی که هربرت اسپنسر خصیصه‌های فرایند تکامل عمومی را از همگنی به ناهمگنی مطرح نمود، تفکیک به عنوان جنبه‌ای اساسی از نظام‌های زنده، که نظام‌های اجتماعی را نیز در بر می‌گرفت، تشخیص

داده شد (Tiryakian، ۱۹۸۵: ۱۱۸). برای جامعه‌شناسان بزرگ قرن نوزدهم همچون کنت، اسپنسر، دورکیم و مارکس این مفهوم، اهمیت به سزایی در تحلیل تغییر اجتماعی و در مقایسه جامعه صنعتی با ماقبل صنعتی داشت. اهمیت مطالعه تفکیک اجتماعی همان‌طور که ترنر نیز خاطر نشان می‌سازد، در این است که با مسأله نگهداری و افزایش نظم در جوامع، یعنی با مفهوم نابرابری پیوند می‌خورد (Westby، ۱۹۹۴: ۱۹۱). از سوی دیگر با توجه به گسترش روزافزون نقش‌های تخصصی و مجزاشدن کارها و وظایف مختلف از یکدیگر در جوامع بشری، اهمیت این مطالعه نمود بیشتری می‌یابد و ما را در پیش‌بینی روند حرکت جوامع (اگر چه نه به‌طور کاملاً دقیق) یاری می‌کند.

هدف این مقاله بررسی اندیشه‌های دورکیم به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان بزرگ کلاسیک است که عمدتاً نظریه وی در مورد تفکیک اجتماعی در کتاب تقسیم کار اجتماعی و اکثراً به‌همراه مفهوم تقسیم کار مورد بررسی قرار گرفته است. به‌عبارت دیگر ما دیدگاه دورکیم در مورد تفکیک را در لابه‌لای مباحث وی در مورد تقسیم کار اجتماعی می‌توانیم دریابیم. سپس با بررسی دیدگاه‌ها و نقدهای مختلفی که بر دیدگاه وی انجام گرفته، روند استفاده از این مفاهیم را در رابطه با نظریه‌پردازان کارکردنگر معاصر دنبال خواهیم کرد. برای این منظور عمدتاً به نظرات و دیدگاه‌های پارسونز، اسملسر و لوهمن خواهیم پرداخت که از نظریه‌پردازان مهم این حوزه به‌شمار می‌روند و از این طریق نحوه به‌کارگیری این مفاهیم را در ادبیات جامعه‌شناختی کارکردی معاصر مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

### امیل دورکیم و تفکیک اجتماعی

موضوع اساسی در کتاب تقسیم کار اجتماعی دورکیم مسئله روابط و مناسبات موجود میان شخصیت فردی و همبستگی اجتماعی است. به‌عبارت دیگر موضوع در باره مناسبات افراد با اجتماع است (دورکیم، ۱۳۵۹: ۴۵). به بیان امروزی این که چگونه مجموعه‌ای از افراد همچنان که خود مختارتر می‌گردند و در آن واحد شخصی‌تر هستند جامعه را تشکیل می‌دهند؟ به‌نظر دورکیم روند تقسیم کار و تفکیک‌پذیری مشاغل در همه حوزه‌ها و به خصوص حوزه اقتصادی امری برگشت‌ناپذیر و محتوم و منجر به تخصصی‌شدن سایر حوزه‌ها خواهد شد. این فرایند خودجوش و نااندیشیده است، و نه تنها دنیای اقتصاد بلکه سایر حوزه‌ها از جمله حوزه‌های سیاسی، اداری و حقوقی تحت تأثیر این روند قرار خواهند گرفت (همان: ۵۰). لذا تقسیم کار

اجتماعی، عمومی تر از تقسیم کار اقتصادی است. به عبارت دیگر تمایزپذیری مشاغل، تعدد نقش ها و فعالیت های صنعتی نمودی از تمایزپذیری اجتماعی است. همچنین دورکیم تفکیک و تمایز اجتماعی را مقدم بر تفکیک و تمایز در بخش های اقتصادی می داند.

برای اینکه بتوان تقسیم کار را به طور عینی مورد بررسی قرار داد، تنها روش این است که ابتدا آن را به صورت نظری مورد مطالعه قرار دهیم و بررسی کنیم که فائده آن چیست و به چه چیزی وابسته است. لذا برای این که تقسیم کار و تفکیک اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم، می باید آن را به روشنی تعریف نموده و سپس کار کردها و علل به وجود آورنده اش را مشخص کنیم (همان: ۵۵). به نظر دورکیم کارکرد یا وظیفه، رابطه موجود میان حرکات و جنبش های حیاتی و برخی از نیازهای سازواره است (همان: ۶۳). ارزش کلمه کارکرد در این است که واجد معنای تناظر و ارتباط است و در عین حال به پیش داوری نمی پردازد و نمی گوید که تناظر مورد بحث به چه ترتیبی برقرار شده است و همچنین نمی گوید که آیا تناظر نتیجه تطبیق و همسازی عمده و مدرک قبلی است و یا زاده آرایش و تنظیم امور، بعد از وقوع عمل است. به نظر وی تقسیم کار فزاینده نیروی مولد و مهارت کارگر و نیز شرط لازم بسط و توسعه عقلانی و مادی جوامع و سرچشمه تمدن است (همان: ۶۴). دورکیم در جستجوی فهم کارکرد تقسیم کار به همبستگی اجتماعی می رسد. وی معتقد است تقسیم کار سبب یگانگی اجتماعی می شود (همان: ۸-۷۷). لذا چنین به نظر می رسد که کارکرد اساسی تقسیم کار، ایجاد همبستگی در جوامع است. دورکیم در پی مشخص کردن آن است که همبستگی ناشی از تقسیم کار تا چه حد به انسجام و ادغام عمومی جامعه یاری می رساند. تنها از این طریق است که معلوم می شود تقسیم کار تا چه حد لازم است و این که آیا عامل اساسی وفاق اجتماعی است، یا فقط شرط فرعی و ثانوی آن می باشد.

از آنجا که همبستگی اجتماعی یک پدیده عینی نیست، به شاخص هایی نیاز است تا بتوان آن را اندازه گیری نمود و با توجه به این که همبستگی اجتماعی پدیده ای اجتماعی است، لذا نمود آن نیز می باید در سطح اجتماعی جستجو شود. به نظر دورکیم حقوق و نمودهای حقوقی، همان شاخص ها و علائم خارجی تقسیم کار اجتماعی هستند که امر بیرونی تلقی می گردند (همان: ۷۹). قواعد حقوقی به دو نوع عمده تقسیم می شوند. نوع اول قواعدی که دارای ضمانت اجرایی سازمان یافته اند و دربرگیرنده حقوق جزا هستند. نوع دوم قواعدی که فقط واجد ضمانت اجرای جابره و حاوی حقوق مدنی، حقوق تجاری، آیین دادرسی، حقوق اداری و حقوق

اساسی می‌باشند. از سوی دیگر ضمانت اجرای این دو نوع قواعد نیز مطابق با آنهاست: دسته‌ای اساساً مبتنی بر رنج و دردند و یا حداقل بر پایه تخفیف عامل عمل استوارند. و دسته دیگر از ضمانت اجراها، لزوماً حاوی رنج و مشقت عامل نمی‌باشند، بلکه مبتنی بر اعاده اشیاء به حالت سابق‌اند (همان: ۴-۸۳). هر یک از این دو نوع قاعده با نوعی همبستگی اجتماعی متناظر است (همان: ۸۵). اولی با همبستگی مکانیکی (سازوکاری) یا همبستگی از راه تشابه (همان: ۸۶) و دیگری با همبستگی ناشی از تقسیم کار یا همبستگی ارگانیک (سازواره‌ای) متناظر است (همان: ۱۳۱). همبستگی ارگانیک یا سازواره‌ای را که مبتنی بر تمایز اجتماع افراد است، در قیاس با اندام‌های موجود زنده، ارگانیک می‌نامند. در این نوع همبستگی اگر چه افراد با یکدیگر همانند نیستند، اما به دلیل وظایف خاصی که به عهده می‌گیرند، به یکدیگر وابسته می‌گردند و برای ادامه حیات جامعه لازم می‌باشند. بنابراین در همبستگی نوع اول به نسبت عکس شخصیت فردی و در همبستگی نوع دوم، به نسبت مستقیم، این شخصیت تغییر می‌کند (همان: ۱۳۲).

هر چه تقسیم کار در جامعه پیچیده‌تر می‌شود، جامعه به طرف تخصصی شدن بیشتر سوق پیدا می‌کند (همان: ۱۴۷). در نتیجه وجدان جمعی (عمومی) ضعیفتر می‌گردد و جای کمتری را در وجدان فردی اشغال می‌کند (همان: ۱۴۹). یکی از مسائلی که در اینجا قابل ذکر است، این است که بر خلاف همبستگی مکانیکی، سنگینی قید و بند کمتر از زمانی است که جامعه با تمامی وجودش بر دوش ما سنگینی می‌کند، یعنی در شغل خود نیز جای زیاده‌تری برای فعالیت آزاد و ابتکار داریم (همان: ۱۵۳). حال این سؤال مطرح می‌شود که علل تقسیم کار چیست؟ به نظر دورکیم رنگ‌باختن ساخت قطاعی ساخت سازمان‌یافته، تقسیم کار را توسعه می‌دهد. بی‌تردید وقتی تقسیم کار به وجود آمد، می‌تواند واپس‌روی ساخت قطاعی را تسریع کند، اما اصل واپس‌روی نخست باید ظاهر شده باشد (همان: ۲۹۸). دورکیم علل توسعه تقسیم کار و انتقال جوامع را از همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیکی در تراکم جمعیتی جستجو می‌کند. در واقع تراکم جمعیتی سبب تفکیک اجتماعی و تفکیک بخش‌های مختلف جامعه می‌شود. پس در این مرحله تراکم جمعیت سبب تراکم اخلاقی می‌شود که حاصل تراکم روابط بین افراد است. جامعه با تراکم خود موجب توسعه تقسیم کار می‌گردد.

گرچه تقسیم کار در مرحله بعد خود مددکننده تراکم اجتماعی است، اما پیشرفت آن مرهون پیشرفت در تراکم اجتماعی است (همان: ۳۰۱). اما ابعاد اجتماعی و تراکم جامعه سبب توسعه تقسیم کار نمی‌شوند، بلکه به

بیان دورکیم ضرورت آن را به اثبات می‌رسانند. در واقع، این دو امر تقسیم کار را تحقق نمی‌بخشند، بلکه علت موجهه و تعیین کننده آنند (همان: ۳۰۳). در اینجا است که دورکیم ملهم از نظریه داروین و با تشبیه نظریات زیست‌شناختی، سعی می‌نماید که مکانیزم این امر را روشن سازد.

دلیل آنکه توأم با بزرگ‌تر و مترکم‌تر شدن ابعاد جوامع، تقسیم کار افزون‌تر می‌شود، این است که در این جوامع مبارزه برای زندگی شدیدتر است. در اینجا چون ایسان با وسائل مختلف نیازهای یکسانی را ارضا می‌کنند، ناگزیر کم و بیش در صدد تعدی به یکدیگر برمی‌آیند. اکنون به آسانی می‌توان دریافت که هر نوع تراکم توده اجتماعی، به خصوص هنگامی که با افزایش جمعیت همراه باشد، موجب به کرسی نشستن تقسیم کار می‌شود (همان: ۹-۳۰۷). هنگامی که همبستگی اجتماعی مکانیکی در جامعه شروع به فروپاشی می‌نماید، به دلیل اینکه سازواره‌های مشابه ناگزیر با یکدیگر برخورد می‌کنند و با هم به مبارزه برمی‌خیزند، هر یک تلاش می‌نماید، جانشین دیگری شود (همان: ۱۱-۳۱۰). در اینجا است که دورکیم معتقد است که تمایزپذیری مشاغل اقتصادی، متأخر از تمایزپذیری اجتماعی است (همان: ۳۱۱). به نظری این تقسیم کار و تفکیک اجتماعی سبب انطباق فرد با محیط پیرامون خودش می‌شود که خود شامل محیط اجتماعی و محیط طبیعی است. اما تقسیم کار و تفکیک اجتماعی براساس طرح از پیش ساخته و مشخص نیست، بلکه در جریان یک فرایند طبیعی و به تدریج شکل می‌گیرد (همان: ۳۱۲).

هنگامی که مشاغل از یکدیگر تفکیک شده و تقسیم می‌گردند، لازم است با یکدیگر دارای رابطه دائم باشند و این رابطه دائم و متقابل سبب توافق بین آنها می‌گردد (همان: ۳۱۷). پس افراد در عین اینکه همانند یکدیگر نیستند، به سهم خود در حیات همگانی مشارکت می‌نمایند. اما این تفاوت خود حاکی از امر دیگری نیز هست و آن مسأله آزادی فردی در پرتو تفکیک اجتماعی است. از آنجا که تفکیک یا تمایزپذیری اجتماعی تنها در جوامع جدید که در آنها فرایند تقسیم کار روی می‌دهد، صورت می‌پذیرد، قابلیت تغییر فردی افزایش می‌یابد و این تغییر در صورتی افزایش می‌یابد که وجدان جمعی یا مشترک عقب بنشیند (همان: ۳۲۴). لذا هم زمان با واپس روی وجدان جمعی، وجدان فردی قوت می‌گیرد و فرد به نوعی از استقلال رأی و عمل نائل می‌شود (همان: ۳۷۵).

شخصیت فردی با پیشرفت تخصص آغاز نشده است، بلکه همراه با تقسیم کار توسعه می‌یابد. در واقع شخصی بودن عبارت از این است که فرد منبع مستقل عمل باشد (همان: ۴۶۲). بنابراین، از راه تقسیم کار است

که فرد بار دیگر به وابستگی اش در قبال جامعه و دیگران آگاه می‌شود. همین تقسیم کار منشاء نیروی ملاحظه‌کاری و خویش‌داری او می‌شود. دورکیم در پیشگفتار چاپ دوم کتاب، بحثی در باره گروه‌های شغلی مطرح نمود. در واقع بحث وی این است که در شرایط تغییر یافته جامعه صنعتی که وجدان‌های فردی تقویت شده و رشد می‌یابد، امکان آن هست که فردگرایی افراطی‌تر از آنچه که برای تقسیم کار در جامعه ضروری است، به وجود آید و لذا هنجارهایی پدید آیند که فعالانه رفتار خودپرستانه تنظیم نشده را تشویق می‌کنند. وی در شرایط تغییر یافته جامعه صنعتی نیاز به ایجاد نوع ویژه‌ای از سازمان احساس می‌کند. این سازمان‌ها که همان صنف یا گروه شغلی است، میانجی میان فرد و دولت هستند (همان: ۱۰-۶). لذا نقش سازمان‌های حرفه‌ای و اصناف، پر کردن خلأ اخلاقی که به وسیله هرج و مرج بازار بر جای مانده است، می‌باشد. این سازمان‌ها در چارچوب نظارت قانونی دولت استقلال داخلی خواهند داشت.

بخش عمده نوشته‌های بعدی دورکیم نشان‌دهنده پردازش موضوعاتی است که نخستین بار در کتاب تقسیم کار اجتماعی مطرح شده است (Giddens, ۱۹۷۱، ۸۲). تقسیم کار نخستین فرمول‌بندی نظام‌مند دورکیم را هم درباره تفاوت‌های جوامع ماقبل صنعتی با جوامع صنعتی و هم در مورد اساس همبستگی اجتماعی در جوامع صنعتی تشکیل می‌دهد. وی عملاً با توصیف جوامع ماقبل صنعتی به‌عنوان جوامع مکانیکی و جوامع صنعتی به جوامع ارگانیکی، نظریه تونیس را به طور عملی وارونه ساخت. به عبارت دیگر در تقسیم کار، پاسخ دورکیم در مورد تأثیر تغییر ساختار ناشی از گسترش تقسیم کار بر همبستگی اجتماعی متمرکز گردیده است (کیویستو، ۱۳۷۸: ۴-۱۳۳). به نظر استوارت هیوز، دورکیم در مطالعات اجتماعی خود، از ورود به مباحث مابعدالطبیعی خودداری کرده است (هیوز، ۱۳۶۹: ۵۰-۲۴۹). همچنین وی از روش تجربی به‌عنوان شیوه برخورد پیروی نموده است (همان: ۲۵۱). در تقسیم کار اجتماعی دورکیم، اسپنسر را مورد انتقاد قرار می‌دهد که منظور خود را از سادگی جامعه اظهار نداشته و جامعه ساده را با نوع ابتدایی بودن سازمان یکی می‌پندارد. بر این اساس وی تعریف خاص خود را از سادگی جامعه بیان می‌کند. به نظر وی، منظور از جامعه ساده یا بسیط جامعه‌ای است که شامل اجتماعات ساده‌تر از خود نباشد. جامعه بسیط، جامعه‌ای است که نه تنها در حال حاضر یکپارچه است و شامل اجتماعات بسیط‌تر از خود نیست، بلکه در آن هیچ اثری از تقسیمات قبلی دیده نمی‌شود. به نظر گئی روشه این تعریف نسبت به تعریف اسپنسر به‌طور واضح‌تری مفهوم سادگی را بیان کرده است (روش، ۱۳۷۵: ۴-۵۳).

تقسیم‌بندی جوامع توسط دورکیم نسبت به تقسیم‌بندی اسپنسر دارای اصالت بیشتر است زیرا بر خلاف طبقه‌بندی اسپنسر از جوامع - که به نظر می‌رسد بین آنها هیچ ارتباطی وجود ندارد - در طبقه‌بندی دورکیم، جوامع با همبستگی‌های مکانیکی و ارگانیکی کاملاً به یکدیگر پیوسته‌اند. به بیان دقیق‌تر تحول تعاون و همکاری با پیچیدگی متزاید جوامع پیوستگی دارد. همچنین بر خلاف اسپنسر که گمان می‌کرد با گسترش جامعه صنعتی، به تدریج مقررات از بین رفته و اقتدار سیاسی محو می‌شود، دورکیم معتقد بود که بر عکس، جامعه صنعتی ایجاب می‌کند تا مراجع متنوع اقتدار، مقررات وسیع‌تر و پیچیده‌تری فراهم آورند که جامعه با همبستگی مکانیکی بدان احتیاج نداشته است. از سوی دیگر یکی دیگر از دستاوردهای جامعه‌شناختی دورکیم این است که وی نشان داده است که خودمختاری روزافزون افراد که با پیشرفت تقسیم کار همراه است، به یک نوع سازمان اجتماعی وابسته است و برعکس نظر اسپنسر که خودمختاری فرد را در نفی هنجارها و مدل‌ها و کنترل اجتماعی می‌دید، دورکیم مطرح می‌نمود که رشد خودمختاری افراد نتیجه مستقیم انحلال سازمان اجتماعی نیست، بلکه برعکس نتیجه الزامات کارکرد نوع معینی از جامعه کلی می‌باشد (همان: ۷-۵۶). اما علی‌رغم محاسن فوق، برخی بررسی‌ها و انتقادات به جنبه‌های ضعیف کتاب، هم به لحاظ نظریه‌ای و هم به لحاظ روش‌شناختی تأکید دارند.

به نظر ریمون آرون، حقانیت دورکیم در طرح مسأله بدین صورت که علت توسعه همبستگی اندامی یا تمایزپذیری اجتماعی چیست، مسلم نیست. به نظر وی پیدا کردن علت نمودی - که بسیط و مجزا نبوده، جنبه‌ای از مجموعه جامعه است - از قبل، امری نامسلم و شاید هم نامحتمل باشد (آرون، ۱۳۶۳: ۲۴). وی در تقسیم کار، واقعیت اجتماعی را از بعد الزام و خارجی بودنشان مورد بررسی قرار می‌داد و علاقه بسیار به مطالعه عملکرد نظام قضایی داشت، گرچه بعدها نظریه‌هایش را به نحوی اساسی تغییر داد (کوزر، ۱۳۶۸: ۱۸۸). وی به لحاظ نظری خود را به روشن‌اندیشی و هم به اثبات‌گرایی وابسته می‌دانست (همان: ۲۱۴) و بر این اساس وی به مسأله نظم و وحدت در هیئت اجتماعی دل‌بستگی زیاد داشت. بر این اساس دورکیم در بسیاری از نوشته‌هایش از جمله تقسیم کار اجتماعی، یک گرایش محافظه‌کارانه و بی‌توجه به کارکردهای آفریننده کشمکش دارد (همان: ۲۴۳). وی در تقسیم کار اجتماعی سعی نمود تا میان علت (تراکم فزاینده اخلاقی) و کارکرد (یکپارچگی اجتماعی) فرق بگذارد، اما به نظر کوهن، وی اغلب این دو را مخلوط نموده است:

«استدلال دور کیم بدین شکل است که تراکم اخلاقی به رقابتی منجر می‌شود که نظم اجتماعی را تهدید می‌کند، اما رقابت از سوی دیگر به تخصصی شدن وظایف، وابستگی به هم و اشتیاق فزاینده به پذیرش تکالیف اخلاقی می‌انجامد. گذر به نظم جدید آگاهانه و یا با خرد ناخود آگاه صورت نمی‌گیرد، بلکه موجد آن تقسیم کار است که برای احیاء تقویت نظم ضروری است، در غیر این صورت رقابت افسار گسیخته نظم اجتماعی را تخریب خواهد کرد. بنابراین این سؤال باقی می‌ماند که آیا تهدید بر هم خوردن نظم و یا نیاز به نظم است که باعث تقسیم کار می‌شود» (توسلی، ۱۳۶۹: ۲۱۵).

لذا می‌توان تحلیل دور کیم را در تقسیم کار اجتماعی نوعی تحلیل فرجام گر نامید (همان: ۲۱۵). از طرفی مفاهیم دور کیم در باب وجدان جمعی و همبستگی در کتاب تقسیم کار اجتماعی، کلی است (پوپ، ۱۳۷۹: ۸۹). در نظریه تقسیم کار دور کیم در خصوص آنومی نیز محدودیت‌هایی وجود دارد. او تقسیم کار را ذاتاً سرچشمه همبستگی می‌داند. به نظر او اگر تقسیم کار موجب تعارض شود، یا به علت این است که جامعه در حالت گذار و تحول است، یا دال بر وجود حالت بیمارگونه نظم اجتماعی است. به نظر آنتونی گیدنز این نظریه به نوبه خود به تشبیهی زیست شناختی مربوط می‌شود که کراؤ در تقسیم کار اجتماعی به کار رفته است (گیدنز، ۱۳۶۳: ۹۳). همچنین وی بر آن بود که تقسیم کار به شرط آنکه نابرابری‌های خارجی را بر طرف کند، میان گروه‌های شغلی بر اساس اخلاق تنظیم می‌شود و این امر سبب شد که وی به عواملی که ممکن است مانع از میان رفتن نابرابری‌های خارجی شوند، چندان توجهی ننماید. او بر این اعتقاد بود که با استقرار همبستگی ارگانیکی، کافی است که با اندک فشاری از جانب دولت، نابرابری‌های اجتماعی به طور خودبه خودی از میان برود. این تجربه عملی که سازمان‌های صنفی در جوامع غربی به شیوه مورد نظر و پیش‌بینی شده دور کیم تحول نیافتند، خود گواهی بر وجود پایدار تعارض در تقسیم کار می‌باشد (همان: ۴-۹۳).

از دیگر انتقادات بر دور کیم این است که آگاهی‌های فرد به طور غیر مستقیم مورد توجه قرار می‌گیرد و همان‌طور که گفته شد، تغییرات آن وابسته به تغییرات در سطوح اجتماعی و فرهنگی است (ریترز، ۱۳۷۳: ۷-۹۳). از جهتی دیگر وی به مباحثی همچون تفاوت نژادی، طبقه و جنس (یا جنسیت) توجهی نمی‌کند و بحثی ندارد. سازگار با اندام‌وارگی‌اش، او بر تفاوت‌های افراد (سلول‌ها) و مشاغل (اندام‌ها) و رابطه آنها برای کل وحدت یافته، یعنی جامعه، تمرکز کرده است. به علاوه بحث وی در باره افراد، مشاغل و جامعه انحصاراً به



مردان برمی گردد. زنان خارج از جامعه هستند و بنابراین بخشی از موضوع مطالعه دورکیم به شمار نمی آیند (Lehmann, ۱۹۹۳: ۹).

### تالکوت پارسونز و تفکیک اجتماعی

سرآغاز تمامی نظریه پارسونز که در چارچوبی وسیع نیز مطرح می شود مفهوم کنش اجتماعی است. کنش اجتماعی در معنای پارسونزی آن، همه رفتارهای انسانی را در برمی گیرد که انگیزه و راهنمای آن معانی است که کنشگران آنها را در دنیای خارج کشف می کنند، معانی که توجه را جلب می کنند و به آن پاسخ می دهند (روشه، ۱۳۷۶: ۵۶). نظریه کنش پارسونز توجه قابل ملاحظه‌ای به تفکیک ساختاری معطوف می دارد (Tiryakian, ۱۹۸۵: ۱۱۸). در این نظریه، پارسونز «کل گرایی و فرد گرایی را که به ترتیب با نام‌های دورکیم و وبر پیوند دارند، در هم می آمیزد (کرایب، ۱۳۷۸: ۵۳). وی خود نیز به این امر اذعان دارد که وام‌دار نظریات این دو متفکر و نیز آلفرد مارشال و دیگران است (پارسونز، ۱۳۷۳: ۴۳-۲۲۹). از دیدگاه وبر، جامعه‌شناسی علم مطالعه کنش‌های افراد در رابطه آنها با یکدیگر در اجتماع می باشد. دورکیم به معانی توجه داشت، اما از دیدگاه او مهم‌ترین معناها موجودیتی فراتر از افراد دارند. برای وی معانی شامل نوعی وجدان جمعی بودند که افراد می‌بایست از طریق آنها اجتماعی شوند. لذا وبر و دورکیم هر دو به مطالعه معانی یا افکار مردم می‌پرداختند (کرایب، ۱۳۷۸: ۳-۵۲). منتهی نقطه شروع و عزیمت هر یک متفاوت بود. یکی از فرد شروع می‌کرد و دیگری از اجتماع. پارسونز سعی نمود این دو را به نحوی با یکدیگر تلفیق کند. اول آنکه دنیای اجتماعی را از زاویه افکار مردم، به خصوص هنجارها و ارزش‌ها مشاهده کرد و دوم با بهره گرفتن هم‌زمان از رهیافت‌های کل‌گرا و فردگرا، به سازماندهی کنش‌های فردی در نظام کنش پرداخت. در نظریه پارسونز فکر نظام استعاره‌ای از ارگانسیم زیست‌شناختی یا نظام زنده است (همان: ۵۳) و عمدتاً وی ایده نظام را با کمک از زیست‌شناسی و به ویژه فیزیولوژی تبیین می‌کند (پارسونز، ۱۳۷۳: ۲۳۷). در هر حال، کنش پارسونزی همیشه در چهار زمینه قرار می‌گیرد:

۱. زمینه‌های زیستی یعنی ارگانسیم عصبی - جسمی.
۲. زمینه روانی که همان شخصیت است.
۳. زمینه اجتماعی یعنی کنش متقابل بین بازیگران اجتماعی و گروه‌ها.

۴. زمینه فرهنگی یعنی هنجارها، مدل‌ها، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۲).

این کنش‌ها را در سطح تحلیلی یا نظری می‌توان از یکدیگر متمایز نمود، ولی در واقعیت، در عینیت ما همواره ترکیبی از اینها را می‌بینیم. ما از مفهوم کنش به نظام کنش می‌رسیم. مفهوم نظام به نظر پارسونز، مفهومی جهانی برای تمامی علوم است. مفهوم نظام چیزی جز کاربرد انسجام منطقی گفتارهای جامع نیست. بنابراین تحلیل نظام‌مند یا نظام‌مند سازی، یعنی تبدیل داده تجربی به گفتارهای جامع یا نظری، که دارای پیوستگی و وابستگی متقابل منطقی هستند (همان: ۱۶۳). اما این نظام‌ها را در چند سطح می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت:

۱. بالاترین سطح: همه نظام‌های زنده

۲. دومین سطح: نظام‌های کنش، شامل همه چیزهای موجود در کنش بنیادی

۳. سومین سطح: خرده نظام‌های کنش شامل زیست‌شناختی، شخصیتی، فرهنگی و اجتماعی

۴. چهارمین سطح: خرده نظام‌های خرده نظام‌ها

خرده نظام‌های نظام اجتماعی عبارتند از نظام‌های سیاسی، نظام جامعه‌پذیری، اجتماعی، اقتصادی.

۵. سطح پنجم: خرده نظام‌های خرده نظام‌های خرده نظام‌ها. روشن‌ترین مثال در این سطح به عرصه اقتصاد

تعلق دارد: خرده نظام پیمان‌های اقتصادی، خرده نظام‌های سرمایه‌سازی... (کرایب، ۱۳۷۸: ۹-۵۸).

هر کدام از چهار خرده نظام کنش، دارای منطبق درونی خاص خود است و مرزهایی دارد که آن را از دیگران متمایز می‌سازد (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۴). به نظر وی هر نظامی در هر سطحی برای آنکه به حیات خود ادامه دهد، باید چهار نیاز یا پیش‌نیاز را برآورده کند، که در هر موردی یک زیرمجموعه تخصصی تکوین پیدا می‌کند تا هر یک از این پیش‌نیازها را برآورده کند. این چهار پیش‌نیاز یا پیش شرط‌های کارکردی عبارتند از: انطباق پذیری، دستیابی به هدف، یکپارچگی، حفظ الگو (کرایب، ۱۳۷۸: ۵۹).

خرده نظام‌های کنش در نظریه پارسونز دارای خصوصیت دیگری نیز هستند و نظم حاکم بر آنها مبتنی بر مراتب کنترل سیرنیتیک است که چهار نظام فوق در رده‌های مختلف آن قرار دارند (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۴). سلسله مراتب سیرنیتیکی در نظریه پارسونز در آن واحد اصل مهم یگانگی و دگرگونی است (روشه، ۱۳۷۶: ۸۸). براساس این سلسله مراتب سیرنیتیکی، نظام زیستی در پایین سلسله مراتب قرار می‌گیرد، سپس نظام شخصیتی و پس از آنها نظام اجتماعی و نظام فرهنگی هر یک پس از دیگری قرار گرفته‌اند (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۵). به موجب یک اصل بنیادی سیرنیتیک، اجزایی که از لحاظ اطلاعات غنی‌ترند به اجزایی که انرژی‌شان بیشتر است، اعمال

نظارت (کنترل) می‌کنند. لذا اجزای پر انرژی‌تر در پایین سلسله‌مراتب جا دارند و در آنجا نقش عامل‌های کنش را ایفا می‌کنند. اجزای پر اطلاعات‌تر در بالای سلسله‌مراتب جا دارند و نقش عامل‌های نظارت‌کننده کنش را ایفا می‌کنند. پارسونز این اصل سیرنیتیکی را در همه نظام‌های کنش معتبر می‌داند (روشه، ۱۳۷۶: ۸۹). دو نظامی که در پایین سلسله‌مراتب سیرنیتیکی کنترل است، در سطح فردی است و دو نظام دیگر مربوط به جمع می‌شود (روشه، ۱۳۷۵: ۱۶۶). به نظر پارسونز نظام اجتماعی نظامی باز است که دائماً با محیط خود در ارتباط است (همان: ۱۷۰). همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، هر نظام دارای چهار کارکرد است که در واقع چهار مسأله سازگاری است که هر نظام با آن روبروست. پارسونز این چهار مسأله را الزامات کارکردی نظام اجتماعی می‌نامد.

با توجه به رویکرد سیرنیتیکی پارسونز، چهار کارکرد (حفظ الگوهای فرهنگی، یگانگی یا انسجام، دستیابی به هدفها و سازگاری) خصلت نظم سلسله‌مراتب سیرنیتیکی را بر حسب درجات کنترل سیرنیتیکی دارا هستند. دو کارکرد اول (حفظ الگوی فرهنگی و یگانگی) در بالای مقیاس کنترل قرار دارند و دو کارکرد دوم (هدف‌یابی و تطابق یا سازگاری) به دلیل اینکه در ارتباط مستقیم با واقعیات ملموس و محسوس سازمان اجتماعی هستند، در پایین مقیاس کنترل قرار دارند. هر کدام از این کارکردها نیز با نظم مبتنی بر سلسله‌مراتب اجزای ساختی متناظر هستند. کارکرد حفظ الگوهای فرهنگی با اجزای ساختی ارزش‌ها، کارکرد یگانگی با اجزای ساختی هنجارها، کارکرد دستیابی به هدف‌ها با اجزای ساختی جماعات و در نهایت کارکرد سازگاری با تطابق با اجزای ساختی نقش‌ها متناظر می‌باشند (همان: ۱۷۱).

نظریه تکاملی پارسونز متکی بر قیاس با ارگانسیم‌های زیست‌شناختی می‌باشد، یعنی بر پایه شیوه‌ای که یک سلول تقسیم و تکثیر می‌شود. به نظر پارسونز تکامل جامعه انسانی همچون سلولی است که به دو و سپس چهار سلول و الی آخر تقسیم می‌شود. جوامع ساده را می‌توان سلول واحد تلقی کرد که به چهار خرده‌نظام از نظام‌های عمومی کنش تقسیم می‌شوند، و سپس هر یک از اینها نیز تقسیم می‌شوند. این فرایند در سه مرحله انجام می‌گیرد: خرده‌نظام جدید خود را متمایز می‌کند، آرایش جدید در معرض فرایند سازگاری و یکپارچگی مجدد قرار می‌گیرد، و سرانجام در بالاترین سطح سیرنیتیکی، نظام عمومی تری از ارزش‌ها استقرار می‌یابد، نظامی از ارزش‌ها که خرده‌نظام جدید را در بر می‌گیرد (کرایب، ۱۳۷۸: ۶۴). پس تفاوت جامعه سنتی و جامعه پیچیده در آن است که در جامعه اول چهار خرده‌نظام کارکردی کمتر متمایزند و به خصوص همین مجموعه

ساختی در آن واحد چیزی بیش از یک کارکرد را ایفا می‌کند (روشه، ۱۳۷۵: ۱۷۴). پس برای آنکه در یک سازمان اجتماعی تفکیک به وقوع بپیوندد، می‌باید توانایی تطابق عمومی بیشتری داشته باشد. این تطابق با واقعیات بیرونی و درونی، با موقعیت ثابت و یا تغییرات آهسته و تدریجی و ناگهانی است. تطابق به نظر پارسونز انفعالی نیست، بلکه صورتی از خلاقیت و نوآوری است. در نتیجه موجود زنده‌ای که توانایی تطابق بیشتری نسبت به دیگری دارد، بیشتر امکان بقا و پیشرفت را می‌یابد (روشه، ۱۳۷۵: ۵۹). در واحدهای صنعتی جدید، کار با کارایی و عقلانیت بیشتر صورت می‌گیرد و بهره‌وری افزایش می‌یابد، ضمن آنکه خانواده هنگامی که از کارکردهای اقتصادی خود معاف می‌گردد، کارکردهای جامعه‌پذیری خود را با کارایی بیشتری انجام می‌دهد (کرایب، ۱۳۷۸: ۶۵).

به نظر پارسونز پدیده تفکیک از طریق دو فرایند متفاوت تقطیع<sup>۱</sup> و تخصیص<sup>۲</sup> عمل می‌کند. تقطیع شامل پیدایی و تکثیر خرده‌جماعت‌های جدید است که کارکرد نهایی را که قبلاً توسط یک جمع صورت می‌گرفت، بین خود توزیع می‌کنند. متناسب با تقطیع، نوعی تخصیص فرهنگ‌هنجاری به وجود می‌آید. هر خرده‌جماعت در واقع عناصر فرهنگی معینی را مجدداً تعریف می‌کند، به نحوی که مشخص و خاص باشد. مثلاً تعریف مجدد ارزش‌ها و هنجارها برای نقش‌های جدیدی که در خرده‌جماعت‌های جدید به منظور اهداف تازه‌ای که دارند، به وجود می‌آید (روشه، ۱۳۷۵: ۵-۱۷۴). فرایند تقطیع ساخت‌ها و تخصیص فرهنگ مسائل انسجام و یگانگی را مطرح می‌کند. هر دفعه که ساخت‌های نوین به وجود می‌آیند، شیوه‌های نوین برای هماهنگی به دست می‌آید (همان: ۱۷۵).

پارسونز بین دو نوع تغییر تفاوت قائل می‌شود: یکی تغییر در تعادل و دیگری تغییر در ساخت. پویایی تعادل فرایند نادگرگونی است، بیان شیوه کارکرد هر جامعه‌ای بدون آنکه لزوماً در آن تغییر ساخت پدید آید. در جامعه‌شناسی پارسونز تغییر اجتماعی به دو صورت متمایز ملاحظه شده است. یکی به صورت آنچه که پارسونز تغییرات ساخت می‌نامد و دیگری به صورت تغییراتی بلندمدت (روشه، ۱۳۷۶: ۱۱۳). به نظر پارسونز تغییر تعادل پدیده‌ای طبیعی است، اما تغییر ساختی این چنین نیست (روشه، ۱۳۷۵: ۱۷۶). منشأ تغییرات ساختی اگر در درون جامعه باشد، درون‌زا و اگر در بیرون از جامعه باشد، برون‌زا است. تغییرات وراثتی زیستی، تغییرات

محیط طبیعی و تغییرات تکنولوژی عوامل برونزا هستند، اما تشخیص عوامل درونزای تغییرات ساختی مشکل تر است. پارسونز در میان عوامل درونزا نقش تنش ها را در جامعه بسیار مهم می داند (روشه، ۱۳۷۶: ۱۴-۱۱۳). حال برای آنکه تغییر ساختی در جامعه رخ دهد، می باید برخی شرایط فراهم گردد:

۱. تنش در درون نظام آن قدر باید نیرومند باشد تا انگیزه لازم برای تغییر دادن وضعیت را ایجاد کند.
۲. باید مکانیسم های مؤثری برای درهم شکستن مقاومت کسانی که منافع وضع موجود دارند، به وجود آید.
۳. باید الگوی جامعه ای نو، واقع گرا و تحقق یافته به روشنی در چشم انداز موجود باشد.
۴. باید مجموعه های جدیدی از مصوبات به تدریج به وجود آید تا هنجارهای نو و رفتارهای نو را پاداش داده و زمینه را برای دست کشیدن از سنت های رفتارهای گذشته آماده سازد.
۵. عوامل تغییر باید در سلسه مراتب سیرتیک به بالاترین سطح ارتقاء پیدا کند، یعنی به سطح نمادها و ارزش ها برسد (همان: ۱۱۵).

در نهایت شاید بتوان گفت که فرایند دگرگونی اجتماعی از نظر پارسونز چهار عنصر را در بر می گیرد:

۱. تفکیک و افتراق فزاینده چهار نظام کنش انسانی از یکدیگر؛
  ۲. تفکیک و افتراق فزاینده در درون چهار زیرنظام کنش؛
  ۳. مسائل مربوط به انسجام زیرنظام های افتراقی و بحران ها و حل و فصل های مربوط به آنها؛
  ۴. ایفای انطباقی ظرفیت بقای هر یک از زیرنظام ها در رابطه با محیط اطراف (همیلتون، ۱۳۷۹: ۱۵۸).
- مانند سایر نظریه پردازان، نظریات پارسونز نیز دارای نقاط قوت و ضعف می باشد. کار پارسونز تلاش وقفه ناپذیر برای ارائه یک نظریه عمومی در جامعه شناسی همچون نظریات عمومی در علوم طبیعی و همچنین روان شناسی می باشد. وی تلاش نمود تا با ادغام نظریات دورکیم و وبر عملاً ساختارهای خرد و کلان را در دو سوی یک پیوستار به یکدیگر مرتبط سازد و با نظریه ای اگر چه پیچیده، پیچیدگی های جهان اجتماعی را تبیین نماید. گئی روشه معتقد است که پارسونز تمام اشکال جبرگرایی اجتماعی را نفی می کند (روشه، ۱۳۷۵: ۶۴). اما در کنار این محسنات، نقاط ضعفی وجود دارد و انتقادات جدی نیز بر نظریه وی وارد شده است. به نظر اولین گولدسر مبنای تخیلاتی که مفاهیم روینایی نظریات پارسونز را می سازد، یک اعتقاد متافیزیکی غیر قابل تغییر می باشد که جهان را یک پارچه پنداشته است (گولدسر، ۱۳۶۸: ۲۲۳). رابرت لیلیانفلد (۱۹۷۸)، نظریه نظام ها را از

جهت مختلف مورد انتقاد قرار داده است. به نظریه نظریه نظام‌ها پس از کاربرد، در جامعه‌شناسی نیز مانند رشته‌های دیگر ناکام بوده است. این نظریه کلیت فراگیر خود را تنها از طریق انتزاع و نادیده گرفتن موارد خاص، عینی و ذاتی به دست می‌آورد (ریترز، ۱۳۷۴: ۲-۵۴۱). برخی از جامعه‌شناسان معتقدند که الگوی پارسونز از زندگی اجتماعی، با تأکیدش بر تعادل، تبادل متوازن و مناسبات کارکردی، نمی‌تواند از تغییر و تضاد اجتماعی سردرآورد. دارندورف آن را به نوعی ناکجاآباد تشبیه می‌کند (کرایب، ۱۳۷۸: ۵۶). برخی آن را نظریه‌ای می‌دانند که دارای نوعی یکسونگری محافظه کارانه ذاتی است (همان: ۶۷).

همچنین رابرت مرتون بر این نظر بود که تأکید بر وحدت و تعادل کارکردی توجه را از مسائل مربوط به درجه وحدت و تعادل و فرایندهای به وجود آورنده آنها دور خواهد ساخت (کرایب، ۱۳۷۸: ۶۸). به نظریه کار پارسونز در ایجاد نظریه تحلیلی انتزاعی نادرست بود، زیرا خوش‌بینی پارسونز در مقاله سال ۱۹۴۵، در موجه بودن چارچوب اصلی چنین نظامی کاملاً غیر موجه است. به نظر مرتون این نوعی ائتلاف تلاش فکری است. به عبارت دیگر وی این را تلاشی ناپخته برای ساختن یک نظریه تحلیلی سطح بالا (همیلتون، ۱۳۷۹: ۱۱۷) ارزیابی می‌کند. اما یان کرایب معتقد است که عمده انتقادات بر نظریه پارسونز، در خصوص ناکامی آن در بررسی تفاوت‌های میان نظام‌های زنده زیست‌شناختی و نظام‌های اجتماعی است. و نتیجه این ناکامی این است که نظریه‌ای در باب اشخاص به نظریه‌ای در باب جوامع تعمیم می‌یابد (کرایب، ۱۳۷۸: ۹-۶۸). آنتونی گیدنز معتقد است که تیسین وجودی چیزی از طریق کارکرد آن، بی‌معنا کردن اندیشه علت است. هیچ کارکردی تحقق نمی‌یابد مگر آن که چیزی وجود داشته باشد. اگر کارکرد علت وجودی چیزی باشد، پس معلوم یعنی وجود، باید قبل از علت یعنی کارکرد بیاید. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که زمان معکوس می‌گردد (همان: ۷۰). انتقادات در حوزه روش‌شناسی مطالعات پارسونز مربوط به هابرماس می‌شود.

هابرماس در کتاب خود تحت عنوان درباره منطق علوم اجتماعی با بررسی نظریات پارسونز معتقد است که تحلیل جوامع به عنوان نظام‌های خودگردان و خودسامان ممکن است اما، دشواری‌هایی در این گونه نظریات وجود دارد. انتقادات او در این خصوص در پیرامون دو ایرادی که به واسطه آثار ارنست ناگل و کارل همپل پیش کشیده شده‌اند، مطرح می‌شوند. نخست اینکه الگوی زیست‌شناسانه ارگانیسم که بنیاد نظریه اصالت کارکرد را تشکیل می‌دهد به سهولت قابل انتقال به حوزه نظریه اجتماعی نیست. حدود و ثغور هر ارگانیسم و شرایط بازتولید حیات آن به سهولت قابل تشخیص‌اند، اما در مورد نظام‌های اجتماعی چنین چیزی صادق

نیست. به علاوه ما هیچ ملاک و معیار روشنی برای تشخیص وضع تعادل و یا مفهوم کارایی نظام‌های اجتماعی در دست نداریم. بقاء و بازتولید که معمولاً اهداف ارگانیک‌های زیستی به شمار می‌روند، به عنوان اهداف برای حوزه جامعه کافی نیستند. به نظر هابرماس مادام که نظریه سیستم‌ها مقید به روش‌های تجربی - تحلیلی باقی بماند، به عنوان برنامه پژوهش، ناقص و نارسا خواهد بود (هولاب، ۱۳۷۵: ۱۵۱).

از سوی دیگر پارسونز توجهی به چالش تقسیم‌کار بر اساس الگوهای جنسیتی و اشکال مرسوم جنسیت‌گرایی نکرده است. (هلتن، ۱۳۷۹: ۱۶۵). این به دلیل آن بود که پارسونز از دیدگاه جامعه‌شناختی خود، تقسیم‌کار در خانه و نقش‌هایی را که زنان در خانه انجام می‌دهند را به عنوان نمونه‌ای از تقسیم‌کار تلقی می‌کرد که دارای کارکرد است و برای تداوم نظام مفید می‌باشد.

### نیل اسملسر و تفکیک اجتماعی

کارهای اسملسر نمونه خوبی از کاربرد نظر پارسونز در مورد دگرگونی است. وی مدل تفکیک ساختاری را که توسط پارسونز، خودش و دیگران در ۱۹۵۹ توسعه یافته و به کار گرفته شده بود، در خصوص انقلاب صنعتی انگلستان به کار برد. اسملسر در ۱۹۵۹ می‌نویسد که تفکیک صنعتی به طور ضمنی این است که تحت بازار، ارزش‌ها و سایر شرایط معین، ساختار صنعتی موجود برای مواجهه با الزامات تولیدی کافی نیستند. یک رشته از رویدادها اولین مرحله‌اش<sup>۱</sup> را به هنگامی که عناصر در جمعیت ناخشنودی خود را از بهره‌وری صنعتی ابراز می‌کنند، وارد می‌کند. این ناخشنودی به شکل گلابه‌ها و شکوه‌ها مرتبط با سوءاستفاده از منابع یا هر دو در می‌آید. در هر دو مورد ناخشنودی، به وسیله ارجاع به نظام ارزشی مسلط زمان، مشروعیت می‌یابد. پاسخ‌های فوری به ناخشنودی به صورت آشوب‌ها هستند. اساساً این آشوب‌ها که جهت‌نا یافته و یا بدون جهت‌اند، در یک خط قرار می‌گیرند (Smelser، ۱۹۵۹: ۳-۲). وی در ۱۹۸۵ نوشت که مدل اولیه‌ای که وی، پارسونز و دیگران طراحی نمودند، به نظر می‌رسد که فرض را بر این می‌گذارد که در آغاز توالی یا تسلسل تفکیک،<sup>۲</sup> چیزها به صورت خشنودکننده‌ای کار نمی‌کنند و در پایان این توالی چیزها بهتر کار می‌کنند (Smelser، ۱۹۸۵).

(۱۱:

1. stage

2. sequence of differentiation

اما اسملسر در ۱۹۸۵ در یک بازبینی مجدد معتقد شد که برخی از عناصر مدل می‌باید اصلاح شود، زیرا تصویری که ارائه می‌شد همیشه آن‌چنان که در ذهن آنهایی که با آن کار می‌کردند، واضح نبوده است و لذا لازم است که باز نگری شوند (Smelser، ۱۱۸، ۱۹۸۵). به نظر وی عناصر زیر در مدل غامض<sup>۱</sup> بوده و در واقع نیاز به فرمول‌بندی مجدد دارند. این عناصر عبارتند از: نظام ارزشی مسلط زمان، عناصر جمعیت، راه‌اندازی و کانال‌سازی، کار مؤثر در محیط‌های تاریخی جدید. برای مثال، در خصوص نظام ارزشی مسلط زمان وی در کار تجربی خودش در خصوص انقلاب صنعتی برای اهداف فرضیه اکتشافی فرض می‌کند که نظام ارزشی مسلطی وجود دارد که در طول دوره تغییر ثابت می‌ماند و در راستای آن ترتیبات نهادی گوناگون و موقعیت‌ها برای اجرای مناسب‌تر یا کمتر مناسب و یا به طور نامناسبی مورد داوری قرار می‌گیرند. وی می‌گوید که روشن است که این فرض<sup>۲</sup> می‌باید روان‌تر شود، تا بتواند با تعدادی موقعیت‌های ارزشی روبرو شود که فقط در یکی از آنها در واقع مسلط است، اما ممکن است در رقابت یا تضاد با یکدیگر قرار گیرند (همان: ۱۹).

در مورد عناصر جمعیت، در تحقیق فوق همان‌طور که خود وی اظهار می‌دارد، مشخص نیست که کدام یک از عناصر در جمعیت ناخشنود بوده‌اند و امکان این نیز که سایر عناصر ممکن است اظهار ناخشنودی نکرده باشند و یا آنها به طور قوی از ترتیبات اجتماعی اظهار خشنودی کرده باشند، بررسی نشده بود (همان: ۱۲۰). در مورد راه‌اندازی و کانال‌سازی نیز وی از یکسو بین آنهایی که به انواع گوناگون در گیر در تظاهرات هستند و ساختار اقتداری که واکنش به این تظاهرات می‌کند از سوی دیگر، تمایز قائل شده است. اما همان‌طور که وی اذعان می‌دارد، در مقوله اقتدارها (احزاب سیاسی، کسانی که منافع وسیعی در دولت‌ها دارند، و غیره) می‌باید تمایزی در بین خودشان ایجاد شود، زیرا در واقع آنها خودشان همچون پیشقراولان در گیر در تعریف وضعیت امور هستند (همان: ۱۲۱). در مورد این ارزیابی که کارکرد در محیط‌های تاریخی جدید مؤثرتر است، باید گفت که این ارزیابی تفاوت بین ساختارهای کمتر یا بیشتر تفکیک یافته، در قلب این بینش از جامعه یا یکی از نظام‌های فرعی آن به عنوان یک هستی دارای جهت‌گیری هدفمند نهفته است. این فرمول ویژه «مؤثرتر» همچنین به طور تلویحی این است که تأثیربخشی<sup>۳</sup> نیروی انگیزشی پشت سر محرک برای توسعه ترتیبات

1. problematical

2. assumption

3. effectiveness



تفکیک یافته‌تر است، یعنی نیروی انگیزشی برای به جلو راندن موضوعی که نسبت به این، بهتر اجرا می‌شود. به هر حال، فرض کارکرد مؤثرتر، فراهم نمودن بنیانی برای کاهش ناخشنودی حالت پیشین امور و انگیزه‌ای برای استقرار مجموعه جدیدی از ترتیبات براساس روالی کم یا بیش همیشگی می‌باشد. به نظر اسملسر قطعاً تأثیر کارکرد ترتیبات مختلف اساس و بنیانی برای بیان ناخشنودی و آغاز تغییرات است (همان: ۱۲۲). مدل اسملسر که بسط اندیشه پارسونز در مورد تمایزات اجتماعی است (از کیا، ۱۳۷۷: ۱۰۰)، به مطالعه تحولات اروپا و به خصوص انقلاب صنعتی انگلستان می‌پردازد. به نظر اسملسر در یک جامعه پیشرفته نسبت به جوامع توسعه نیافته، تمایزات ساختی یا تفکیک کارکردی عناصر ساختی به طور کامل صورت گرفته است. لذا نتیجه می‌گیرد که تغییر روی تفکیک متمرکز شده است و آن فرایندی است که طی آن واحدهای اجتماعی مستقل و تخصصی شده به جای واحدهای سنی استقرار می‌یابند (از کیا، ۱۳۶۴: ۲۶). لذا یکی از خصیصه‌های نوسازی در کشورهای پیشرفته این است که نظام تفکیک یافته به لحاظ ساختاری بخشی از بسته نوسازی است (Smelser, 1985: 114). اما مدل اسملسر برای توصیف تحولات اجتماعی، مدلی از توسعه اقتصادی است. وی چهار جریان معجزا و در عین حال مربوط به هم را در توسعه اقتصادی در نظر می‌گیرد:

۱. در زمینه تکنولوژی، جامعه در حال توسعه، جامعه‌ای است که از وضع ساده و قدیمی تکنیک به طرف کاربرد دانش علمی می‌رود.
۲. در زمینه کشاورزی، جامعه در حال توسعه، جامعه‌ای است که از زراعت در حد معیشت به طرف تولید محصولات کشاورزی برای تجارت پیش می‌رود.
۳. در زمینه صنعت، جامعه در حال توسعه، جامعه در حال استحاله‌ای است که از وضعیت استفاده از بازوی انسان و نیروی حیوان به جانب صنعت به پیش می‌رود، یعنی استفاده از کارگران مزدبدر در کنار ماشین‌هایی که با سوخت به حرکت در می‌آیند و محصولاتی تولید می‌کنند که در خارج از مرکز تولید به فروش می‌رسند.
۴. از نظر بوم‌شناسی، جامعه در حال توسعه از دهات و مزارع به طرف شهرها و اجتماعات شهری در حرکت است (اسملسر، ۱۳۵۵: ۵-۱۶۴).

به نظر وی توسعه اقتصادی تنها یک جنبه از مجموعه تغییرات اجتماعی است که ملت‌های نوظهور با آن روبرو هستند. اصطلاح نوسازی مترادف با توسعه اقتصادی است، ولی از نظر مفهوم وسعت بیشتری دارد و ناظر بر تغییرات فنی، اقتصادی و بوم‌شناختی همه رشته‌هایی هستند که از درون کلیت جامعه و فرهنگ سر بر می‌کشند. این تغییرات در قلمروهای سیاسی، تعلیم و تربیت، دین، خانواده، طبقات و غیره رخ می‌دهد (همان: ۶-۱۶۵).

به گفته اسملسر عوامل تعیین‌کننده دگرگونی عموماً یک یا چند عامل می‌باشند: ۱. وضعیت ساختی برای دگرگونی، ۲. انگیزه تغییر، ۳. بسیج برای دگرگونی، ۴. به کارآفادن کنترل‌های اجتماعی. وضعیت ساختی مستلزم بررسی ساخت اجتماعی، برای تعیین پیامدهای دگرگونی ذاتی ساخت است. انگیزه تغییر، به معنای آن است که قابلیت ساختی انتقال به تنهایی کافی نیست و باید علاوه بر آن نوعی نیروی خواستار دگرگونی موجود باشد. این نیرو می‌تواند نیروی درونی باشد مانند تغییرات جمعیتی و یا نیروی بیرونی مانند تهدید از سوی سایر جوامع. بسیج برای دگرگونی به مسأله دگرگونی مربوط می‌شود. در نهایت همواره کنترل‌های اجتماعی وجود دارد که در برابر تغییر مقاومت می‌ورزند. این کنترل‌های اجتماعی می‌توانند مراکز تثبیت‌شده اقتدار، نظیر وسائل ارتباط جمعی، کارمندان دولت و رهبران مذهبی باشند (لاور، ۱۳۷۳: ۷۳).

وی تفکیک ساختی را که از نظر او به طور خاص با نظام اجتماعی رو به رشد مناسبت دارد، به طور مشخص مورد بررسی قرار می‌دهد. تفکیک را باید بر حسب چهار شرط پیشنهادی پارسونز - سازگاری، نیل به هدف، یکپارچگی و برقراری الگو - در نظر گرفت. وی هفت مرحله ارائه می‌دهد که می‌باید برای تجزیه و تحلیل هر نوع نظام اجتماعی خاص مورد تطبیق قرار گیرند. این مراحل در پی یکدیگر می‌آیند:

۱. نارضایتی ناشی از شکست در رسیدن به اهداف و از آگاهی به امکان دگرگونی؛
۲. ناآرامی‌های روحی، که به شکل انواع واکنش‌ها و خواست‌های عاطفی نامتناسب برای حل مسائل بروز می‌کند؛
۳. استفاده عقلانی‌تر از نیروی مصرف‌شده در مرحله دوم، به عنوان کوششی برای تشخیص مفاهیم ضمنی نظام ارزشی موجود؛
۴. مرحله غلبان ذهن که در آن نظریه‌پراکنی به حد وفور انجام می‌گیرد، بدون اینکه کسی مسؤول تحقیق این نظریه‌ها یا عواقبشان باشد؛

۵. کوشش برای مشخص کردن اندیشه‌های مشخص و الگوهای نهادی که باید به مرحله اجرا در بیاید؛

۶. تحقق دگرگونی توسط افراد یا گروه‌ها، به‌طوری که آنچه انجام می‌دهند، مشمول تیبیه و پاداش منطق با نظام ارزشی موجود باشد؛

۷. عادی‌شدگی تغییرات قابل قبول (همان: ۷۴).

به نظر اسملسر ویژگی این مراحل این است که می‌تواند در یک مرحله متوقف شوند و یا به عقب رجعت کنند. برای مثال نارضایتی‌های جزئی در جامعه ممکن است به گام بعدی منجر نشود. برای مثال اعتراضات به گرانی قیمت‌ها ممکن است با تمهیدات مسئولین خاتمه یافته و به مراحل بعدی منجر نشود. در هر حال وی در نشان دادن اهمیت نقش دقیق متغیرهای مستقل و وابسته خدمت مفیدی کرده است. این امر در مورد پارسونز صدق نمی‌کند. اما با توجه به اینکه وی در چارچوب نظریه پارسونز مطالعه می‌کند، مشکلات نظری پارسونز در مورد وی نیز می‌تواند صدق کند.

تعدادی انتقادات اساسی و روش‌شناختی به تبیین اسملسر در خصوص تغییرات اجتماعی بر پایه مدل تفکیک ساختی گرفته شده است. یک انتقاد که از همه می‌تواند مهم‌تر باشد، این است که مفهوم وی از روش علمی برای علوم اجتماعی نامناسب<sup>۱</sup> می‌باشد. به عبارت دیگر این انتقاد به فلسفه اثباتی که مبنای روش‌شناختی اسملسر نیز هست بر می‌گردد. به عبارتی موانع جدی برای مشخص نمودن قوانین در سپهر زندگی اجتماعی وجود دارد. مشکلات ویژه‌ای برای مشخص نمودن شرایط مساعد<sup>۲</sup> برای پذیرش عبارات اسملسر بدون سقوط در تکرار معلوم وجود دارد (Scott, ۱۹۹۰: ۴۱). یکی دیگر از مشکلات روش‌شناختی اصلی در مشخص نمودن قوانین جامعه‌شناختی، یکسانی<sup>۳</sup> برخی متغیرهای برون‌زا است که می‌تواند به عنوان داده‌های عینی و مستقل از زمینه<sup>۴</sup> عمل کنند (همان: ۴۲). از سوی دیگر مدل تحلیلی اسملسر برای تبیین تغییرات در نظام‌های اجتماعی نه تنها معیارهای نامناسبی برای تحقیق جامعه‌شناختی می‌چیند، بلکه این معیارها حتی اگر دست‌یافتنی هم باشند، نمی‌توانند لزوماً مطلوب باشند. تحلیلی که موفق به تولید قوانین عام از قضایای اساسی یا شرایط مساعد

1. inappropriateness

2. conditions of Conductiveness

3. identification

4. context - Independent

می‌گردد، عمیقاً غیر تاریخی و بدون زمینه است. در حالی که برای فلسفه اثباتی علم این امر ممکن است نشانه توفیق باشد، ولی به طور اخص در فهم برخی موارد رفتار جمعی مفید نمی‌باشد.

### نیکولاس لوهمن و تفکیک اجتماعی

آراء لوهمن به مکتب کارکردگرایی در جامعه‌شناسی وابسته است، لیکن وی با استفاده از رویکرد سیستمی خود این مکتب را متحول نموده و آن را بر خلاف آراء برخی از متفکران انتقادی که وی را متهم به محافظه کاری می‌نمایند (مولر، ۱۳۷۹: ۱۵) رادیکال یا ریشه‌گرا کرده است (هریسون، ۱۳۷۹: ۲۷). به لحاظ فکری وی دنباله کار دورکیم و پارسونز را گرفته و آنها را گسترش داده است. لوهمن به دو دلیل معتقد است که کار دورکیم در تقسیم کار اجتماعی او متمرثر نیست: اول اینکه دورکیم هر چند که نظریه تفکیک اجتماعی را مطرح نموده است، اما پیوند میان اشکال تازه‌تر همبستگی و اخلاق را دنبال می‌کرد و لذا در بازشناسی سرشت اخلاقاً خنثای واسطه‌های نمادینی همچون پول، شکست خورد. از سوی دیگر دورکیم تلاش نمود تا میان تکامل و تغییرات در اندازه، پیوند ایجاد نماید و از سرشت خود ارجاع این جریان غفلت کرد (همان، ۱۳۷۹: ۲۷). اما پارسونز با نظریه سیستم‌های سیرنتیک خود بر لوهمن تأثیر مهمی بر جای گذاشت. از همه نظریه‌پردازان اجتماعی معاصر، لوهمن مرکزیت مفهوم معنا را برای نظریه اجتماعی فهمیده است و بر روی مضامین این مفهوم به‌شدت کار کرده است (Viskovatoff، ۱۹۹۹: ۵۱۷-۵۸۱).

استراتژی لوهمن این است که عناصر نظریه خود ارجاع را که در حال پدید آمدن در طرح AGIL پارسونز است مشاهده و کشف کند، یعنی تا آنجا که هر مربعی را بدین گونه بتوان در نظر آورد که به واسطه<sup>۲</sup> عام نمادین خود وارد عمل می‌شود. به عبارت دیگر کار خود را با ایده پارسونزی رسانه‌های نمادین پول، و قدرت به عنوان رسانه‌های سیستمی - سازمان‌دهنده شروع می‌کند. وی رویکرد وبری را به این سبب که کنش فردی و معنای ذهنی آن را نقطه شروع خود قرار می‌دهد، رد می‌کند. همچنین رویکرد مارکسیستی را نیز به این دلیل که ایده نقد اجتماعی نیازمند موقعیتی در خارج از جامعه است و وجود چنین چیزی میسر نیست، مردود می‌شمارد (هریسون، ۱۳۷۹: ۸-۲۷). نظریه نظام‌های لوهمن به منزله نوعی نظریه ساختاری مبتنی بر کارکرد در

1. self-Referential  
2. medium

پاسخ به نظریه کارکردی مبتنی بر ساختار تالکوت پارسونز می‌باشد. وی در ابتدا کار خود را با نظریه عمومی نظام‌ها و مفهوم اساسی آن یعنی تفاوت نظام و محیط آغاز نمود ولی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ به صورتی اساسی مورد تجدید نظر قرار داد و با اخذ مفهوم خودسازی<sup>۱</sup> از زیست‌شناسی معرفتی و عناصری از نظریه مشاهده از قلمرو سیرنیک مرتبه دوم، بر استحکام و قدرت توضیح‌دهندگی خود افزود (مولر، ۱۳۷۹: ۱). وی رویکرد نظام‌های کلی را برای تأکید بر این که کنش انسانی در نظام سازمان یافته و ساخت یافته می‌شوند، به کار برد. وقتی که کنش‌های چندین نفر مرتبط با یکدیگر می‌شوند، می‌توان گفت که نظامی به وجود آمده است. مکانیسم اساسی که به وسیله آن کنش‌ها برای خلق و ایجاد نظام اجتماعی با یکدیگر مرتبط می‌شوند، ارتباط است<sup>۲</sup> که از طریق کدهای نمادی، خواه کلمات یا سایر رسانه‌ها،<sup>۳</sup> انجام می‌شود (Turner, ۱۹۹۸: ۶۱). لذا در اینجا، ارتباط واحد اولیه تأسیس و تشکیل، و کنش واحد اولیه مشاهده و توصیف سیستم‌های اجتماعی توسط خود آنهاست. همه نظام‌های اجتماعی در محیط‌های چندبعدی جا گرفته‌اند، و بالقوه پیچیدگی بی‌پایانی را ارائه می‌دهند که با آن یک نظام می‌باید سروکار داشته باشد. برای زیستن درون محیط پیچیده، نظام اجتماعی می‌باید مکانیسم‌هایی را برای کاهش پیچیدگی توسعه دهند. این مکانیسم‌ها شامل انتخاب طرق و ابزار برای کاهش پیچیدگی است. چنین انتخابی مرزی را بین نظام و محیطش ایجاد می‌کند و بنابراین به وسیله آن به نظام برای حفظ و نگهداری الگوهای کنش‌های مرتبط با هم را اجازه می‌دهد (همان).

نظریه نظام‌های لوهمن، نظریه‌ای بدون مرکز است که بر پایه تکرر مراکز و در نتیجه تکرر زمینه‌ها طراحی شده است. لذا هیچ مفهومی اساسی در این نظریه به چشم نمی‌خورد. اما تلاشی در کار است تا مفاهیم در رابطه با یکدیگر تعریف شوند (مولر، ۱۳۷۹: ۲). در فرایند تعریف مفاهیم مرتبط با یکدیگر، این مفاهیم یکدیگر را روشن و محدود می‌سازند، بدون آنکه هر کدام با تک‌تک مفاهیم دیگر پیوند خورده باشند. لازمه کارکردی اساسی در تحلیل لوهمن نیاز به کاهش پیچیدگی محیط در رابطه با نظام کنش‌های مرتبط با یکدیگر است (همان‌جا). بنابراین مفهوم کارکرد، تقلیل پیچیدگی افراطی جهان است (مولر، ۱۳۷۹: ۴). حجم وسیعی از کارهای لوهمن در اطراف مباحث چنین مکانیسم‌هایی همچون تفکیک‌پذیری، ایدئولوژی، قانون، رسانه نمادی، و سایر عناوین انتقادی طرح او دور می‌زند (همان‌جا). به نظر لوهمن چیزی که از عقلانیت استنباط

1. autopoiesis
2. communication
3. media

می‌شود، این است که نظام‌های اجتماعی را قادر می‌سازد تا پیچیدگی را در زیست - محیطی که در آن عمل می‌کنند بکاهند. لذا تأکید بر کاهش پیچیدگی زیست - محیطی از طریق افزایش پیچیدگی سیستمی است که خود از صفات نظام به شمار می‌رود (هریسون، ۱۳۷۹: ۲۲).

یکی از کلیدواژه‌های اصلی نظریه لوهمن، خودسازی است که آن را از زیست‌شناسی اخذ نموده و بعد معنای آن را تغییر داده است. Autopoiesis واژه‌ای یونانی به معنای خود سازی<sup>۱</sup> است. بنابر این یک نظام خودساز به عنوان نظامی مشخص می‌شود که در درون مرزهای خودش مکانیسم‌ها و فرایندهایی دارد که او را قادر می‌سازد تا خودش را تولید و باز تولید نماید (Magalhaes, ۱۹۹۶: ۴۵-۱). بر طبق نظر متیوران و وارلا<sup>۲</sup> نظام‌های خودساز به ایجاد دوباره خودشان از طریق تولید مداوم عناصری که نظام را می‌سازند، ادامه می‌دهند (Metcalf, ۱۹۹۷).

لوهمن این مفهوم را به کار برد و معنای خودسازی را به هنگامی که از نظام اندامی به نظام‌های اجتماعی منتقل ساخت، تغییر داد. خودسازی در اینجا تداوم زندگی را به دست نمی‌دهد بلکه قابلیت ربط‌دهنده کنش‌ها می‌باشد. مفهوم نظام‌های اجتماعی خودگردان لوهمن بر مبنای این ایده است که دقیقاً همچنان که نظام‌های زیست‌شناسانه به‌طور مداوم خودشان را از طریق تولید مداوم سلول‌ها باز تولید می‌کنند، همچنان نظام‌های انسانی بر طبق نظر لوهمن از طریق خودسازی عناصر اساسی‌شان را تولید می‌کنند (همان). از سال ۱۹۸۴ که لوهمن بحث نظام‌های خود ارجاع را در نظریات خودش وارد نمود (Stoica, Kluver & Schmidt, ۲۰۰۰: ۷-۱)، خصیصه خود ارجاعی اشاره به این واقعیت دارد که ارگانیسم‌های زنده به‌طور ثابت دانش گذشته یا تجربه گذشته را به جهت ادامه خودسازیشان به کار می‌برند.<sup>۳</sup> ظاهراً خود ارجاع چندین جنبه را که در میان آن مفهوم خودمدل‌سازی<sup>۴</sup> نیز وجود دارد، در بر می‌گیرد. خودمدل‌سازی بدین معنی است که نظام‌های پیچیده همچون زبان، ذهن، یا جامعه قادرند تا مدل‌هایی از خودشان را به‌عنوان بخش‌هایی از حالت متفاوتشان بسازند. برای مثال ذهن می‌تواند مدل خودش را بسازد با فکر کردن در باره فکر کردن و نظام‌های اجتماعی مدل‌هایی از خودشان

1. self - Production
2. maturana & Varela
3. magalhaes, 1996.
4. self - Modelling.

را با طرح ریزی کردن ساختارشان به درون بخش های آنها بسازند. نظام های اجتماعی مانند جوامع دارای خودآرجاعی و به خصوص خودمدل سازی به عنوان دو خصیصه اساسی هستند (همان جا).

به نظر وی سه بعد اساسی وجود دارد که به همراه آنها پیچیدگی محیط به وسیله این مکانیسم ها کاهش می یابد: ۱. بعد زمان، ۲. بعد مادی، ۳. بعد نمادی. جاناتان اچ. ترنر معتقد است که، لوهمن بیش از هر نظریه پرداز اجتماعی دیگر با زمان به عنوان جهان اجتماعی سروکار دارد (Turner, 1998: 61). زمان همیشه پیچیدگی را برای نظام ارائه می دهد، زیرا به گذشته دسترسی دارد، چون که پیکره های پیچیده عمل ها را در حال حاضر در بر گرفته و به دلیل اینکه در افق های وسیع آینده در پیچیده است. لذا برای کاهش پیچیدگی زمان، نظام اجتماعی می باید برخی مکانیسم ها را گسترش دهد. همچنین نظام اجتماعی می باید برای نظم دادن به این بُعد به واسطه توسعه دادن رویه هایی برای جهت دادن کنش ها به گذشته، حال و آینده، راه هایی را بیابد. لوهمن به بعد مادی محیط نیز علاقمند است، یعنی با همه روابط ممکن میان کنش ها در فضای فیزیکی بالقوه نامحدود. سومین بعد نظام انسانی، بعد نمادی است. در اینجا با مسأله انتخاب نمادها از میان نمادهای پیچیده و ترکیباتشان سروکار داریم. از سؤالاتی که در این بعد مطرح می گردد این است که: چه مکانیسم هایی برخی نمادها را از میان سایرین انتخاب می کنند و آنها را در برخی راه ها که مخالف با تعداد زیادی از بدیل های جایگزین هستند، سازمان می دهند؟ چه انواع از رسانه های نمادی انتخاب می شوند و به وسیله نظام اجتماعی برای سازمان دادن به کنش های اجتماعی به کار می روند؟ (همان جا).

نظام های اجتماعی و روانی همواره نظام هایی مبتنی بر تقابل سیستم / محیط اند. این دو نظام خود مرجع و خود سازنده که بسته شدن و خاتمه یافتن آنها، خود همان عاملی است که وجوه گشودگی را ممکن می سازد. همان طور که گفته شد، وی ارتباط سیستم های اجتماعی را به مثابه نوعی فرایند گزینش می داند. فرایند گزینش سه مرحله ای است که اطلاعات، اظهارات و فهم را با هم ترکیب می کند. سیستم های اجتماعی و روانی هر دو در قالب پردازش معنا، دست اندر کار پردازش پیچیدگی اند. آنها با کاهش پیچیدگی محیط، پیچیدگی خود را افزایش می دهند. به نظر وی، معنا، پردازش مستمر تفاوت میان واقعیت و امکان است. معنا دارای سه بعد متمایز

1. temporal.
2. acts.

است: بعد واقعی که وضعیت موجود را مشخص می کند، بعد اجتماعی که نشان می دهد که چه کسی سرگرم تعریف چه مضمونی است و بعد زمان که تعیین می کند چه وقت امری رخ می دهد (مولر، ۱۳۷۹: ۵).

در نظریه لوهمن، نظام اجتماعی از مردم ساخته نمی شود و همچنین او روشن می سازد که کنش ها یا رفتار نظام ها را نمی توان به کنش های اشخاص فردی<sup>۱</sup> یا گروه های اشخاص<sup>۲</sup> نسبت داد. به همین دلیل او بین نظام های زنده، نظام های روانی و نظام های اجتماعی تمایز قائل می شود (Kuppers, 1997). نظام های زنده متکی به باز تولید سلولی هستند، نظام های روانی بر اساس آگاهی و نظام های اجتماعی بر اساس ارتباط هستند (Metcalf, ۱۹۹۷). ارتباط، عنصر خودساز نظام های اجتماعی و نقطه اتکایی است که به وسیله آن باز تولید خودشان را ادامه می دهند. ارتباط خارج از نظام روی نمی دهد، و نظام اجتماعی منحصرأ از این عنصر ساخته می شود. خود ارتباط به طور مستقیم نمی تواند مشاهده گردد (حتی بوسیله نظام). ارتباط می باید بر اساس کنش استنباط شود. ارتباط واحد عنصری<sup>۳</sup> خودساز است. کنش واحد عنصری نظام اجتماعی است، و خود مشاهده و خود توصیفی است (همان). نظام های اجتماعی در همه زمان ها کنش های پرمعای افراد را با هم مرتبط و بهم پیوسته می کنند. در نتیجه آن را در مقایسه با محیط زمانی، مادی و نمادی به خاطر انتخاب مکانیسم های کار کردی نمایان می سازند. از چنین فرایندهایی سه نوع اصلی نظام اجتماعی به وجود می آید: ۱. نظام کنش متقابل، ۲. نظام سازمانی و ۳. نظام های جامعگی.<sup>۴</sup> نظام های کنش متقابل وقتی که افراد با یکدیگر حضور می یابند و یکدیگر را درک می کنند، ظهور می کند. چنین نظام هایی به وسیله استفاده از زبان در گفتگوی چهره به چهره ساخته می شوند، در نتیجه پیچیدگی را حتی بعداً به همراه ابعاد زمانی، مادی و نمادی کاهش می دهند (Turner, ۱۹۹۸: ۶۲).

نظام های سازمانی کنش افراد را با توجه به شرایط ویژه ای همچون کاربرد وظیفه ای ویژه در مبادله برای مقدار ویژه ای پول هماهنگ می کنند. نظام های سازمانی نوعاً قواعد ورود و خروج دارند (برای مثال، آمدن بر سر کار برای دوره زمانی معین و ترک آن با مقدار معینی پول)، و کارکرد عمده آنها تحکیم شیوه های خیلی مصنوعی رفتار در طول زمانی گسترده می باشد. این نظام ها، پیچیدگی محیطی را به وسیله سازمان دادن مردم در زمان، در اصطلاحات نمادین و در فضا کاهش می دهند. این سازمان دادن به وسیله قواعد ورود و خروج (در زمان)، به وسیله ایجاد تقسیم کار که اقتدار آن را هماهنگ می کند (در فضا) و به وسیله اصطلاحات نمادی با

1. individual Persons

2. groups of Persons

3. elemental Unit

4. societal



نشان دادن آنچه مناسب است، قواعد و رسانه مورد نیاز کنش را هدایت می‌کند. (همان) نظام‌های جامعه‌گمی، نظام‌های کنش متقابل و سازمانی را در زمان قطع می‌کنند. نظام جامعه‌گمی، نظام پیچیده‌ای از همه کنش‌های گفتگویی به‌طور متقابل در دسترس هستند. این نظام‌ها به لحاظ تاریخی به وسیله ملاحظات جغرافیای سیاسی محدود شده‌اند. این نظام‌ها، کدهای ارتباطی خیلی تعمیم یافته همچون پول و قدرت را برای کاهش پیچیدگی محیط به کار می‌برند. برای اینکه چنین امری رخ بدهد، آنها بر روی این که چگونه و کجا کنش‌ها می‌باید متقابلاً مرتبط باشند، در درون نظام‌های کنش متقابل و سازمان، محدودیت‌هایی می‌نهند (همان: ۶۳).

لوهمن تکامل جوامع مدرن را بعنوان تفکیک کارکردی در نظام خود - ارجاعی یا خودساز درک می‌کرد (Deflem, ۱۹۹۸: ۷۵-۸۱). در چارچوب سیستمی، تفکیک به معنای تفکیک سیستمی است. لذا این نظریه دستگامی توصیفی را ارائه می‌کند که برای درک جامع تفکیک سیستمی طراحی شده است (مولر، ۱۳۷۹: ۶). سه عنصر - کنش متقابل، سازمان و جامعه‌گمی - نمی‌توانند به‌تمامی جدا باشند، چون که همه کنش‌های اجتماعی آشکارا در جامعه به‌وقوع می‌پیوندند. در جوامع خیلی ساده آنها در هم آمیخته‌اند، اما همچنان که جوامع بزرگ‌تر و پیچیده‌تر می‌شوند، این نظام‌ها به‌طور روشن از یکدیگر تفکیک و تقلیل‌ناپذیر می‌گردند (Turner, ۱۹۹۸: ۶۳). اما در هر حال به‌نظر لوهمن این نظام‌ها خودساز و خودارجاع هستند که همواره با مشخص ساختن تفاوتشان از محیط، خود را شکل می‌دهند (مولر، ۱۳۷۹: ۶). سازمانها با توجه به موارد زیر از یکدیگر متمایز می‌شوند: ۱. قلمروهای کارکردیشان (حکومت، قانون، تعلیم و تربیت، اقتصاد، مذهب، علم)، ۲. قواعد ورود و خروجشان، و ۳. اتکانشان به رسانه متمایز ارتباطی (پول، حقیقت، قدرت، عشق و مانند آن...) (Turner: همان). هیچ کدام از این نظام‌های جزئی نمی‌توانند معرف کل باشد و به منزله نماینده کل نظام عمل کند، هیچ نظام جزئی نمی‌تواند در مقام معادل کارکردی سیستمی دیگری جایگزین آن شود (مولر، ۱۳۷۹: ۷). چون که این سیستم‌ها به‌طور همزمان خود آیین و وابسته‌اند.

تفکیک این نظام‌ها چندین مسأله را برای نظام در برگیرنده‌تر مطرح می‌کند. اولین مسأله، گلوگاه‌ها هستند. نظام‌های تعامل‌گند<sup>۱</sup> هستند، به‌طور متوالی الگوهای صحبت (سخن<sup>۲</sup>) را سازمان می‌دهند و پویایی خودشان را دنبال می‌کنند، همچنان که مردم منابع خودشان را در گفتگوها استفاده می‌کنند. در نتیجه نظام‌های تعامل اغلب از کارایی بالای سازمان‌ها، جلوگیری می‌کنند. همچنان که مردم با یکدیگر تعامل می‌کنند، آنها توافقات غیررسمی

را گسترش می‌دهند و زمانشان را می‌گیرند، در حالی که وظیفه ویژه‌شان انجام نمی‌شود و یا کمتر از حد معین انجام می‌شود. به‌طور مشابه همچنان که نظام‌های سازمانی ساختار و برنامه خودشان را توسعه می‌دهند، منافعی که اغلب به هم می‌خورد و گلوگاه‌هایی برای کنش مورد نیاز در سطح جامعگی می‌شوند. دومین مسأله، مسأله تضاد در نظام‌های تفکیک شده است. ممکن است کنشگران بر روی موضوعات عدم توافق داشته باشند. آنها ممکن است نسبت به منابع گفتگوی دیگران رشک برند، و چون نظام‌های تعاملی کوچک هستند، آنها نمی‌توانند به‌طور کافی پیچیده شوند. در سطح سازمانی، سازمان‌های گوناگون می‌توانند به روش‌هایی که هم برای سازمان و هم برای نظام جامعگی محاط‌تر، مخل باشند، منابع خودشان را تعقیب کنند. با این وجود غالب این گرایش‌های مخل، فرایندهایی هستند که یگانگی اجتماعی را حفظ می‌کنند. یکی از مجموعه‌های مهم فرایندها «لانه‌سازی» سطوح نظام درون یکدیگر است. کنش‌های درون نظام تعاملی اغلب درون نظام سازمانی لانه می‌سازند، و کنش‌های سازمانی درون نظام جامعگی هدایت می‌شوند. بنابراین نظام جامع‌تر و وسیع‌تر می‌تواند اجازه یگانگی را به دو طریق بدهد: ۱. مقدمات قیاسی<sup>۱</sup> زمانی، مادی و اجتماعی برای انتخاب کنش‌ها را فراهم می‌سازد، ۲. ساختاری که به محیط نزدیک در اطراف هر یک از نظام‌های فرعی‌اش تحمیل می‌کند. برای مثال نظام سازمانی مردم را در تضاد در سلسله مراتب اقتدار توزیع می‌کند. آنها را با زمان تطبیق می‌دهد، کدهای گفتگویی مرتبط را مشخص می‌کند، و محیط نزدیک<sup>۲</sup> (سایر مردم، گروه‌بندی‌ها، ادارات و مانند آنها) هر نظام تعاملی را نظم می‌دهند. به‌طور مشابه، تقسیم کار کردی جامعه به سیاست‌ها، تعلیم و تربیت، قانون و ... اساس کنش سازمانی را تعیین می‌کند، در حالی که محیط نزدیک هر سازمان ویژه‌ای را نظم می‌دهد (Turner، ۱۹۹۸: ۶۴-۶۳).

در نهایت به محض آن که تفکیک سازمان، مکانیسمی در جامعه برقرار سازد، کنترل اجتماعی ویژه سازمان‌ها- قانون، پلیس، دادگاه- به‌طور ساده برای تخفیف و یا حل تضادها می‌تواند ایجاد شود. اگر یک‌بار در زمینه تولید سازمان‌های متمایز که به‌طور کارکردی تکنولوژی جدید را ارائه می‌دهند، به کار رفت، می‌توان آن را در زمینه‌های دیگر نیز به کار برد (همان: ۶۴). لوهمن تأکید می‌کند که در نظام‌های پیچیده، نظم به وسیله اجماع بر ارزش‌های مشترک، اعتقادات و هنجارها حفظ نمی‌شود، بلکه برعکس، احتمالاً عدم توافق قابل ملاحظه‌ای در باره اینها، به‌جز احتمالاً در سطح بسیار انتزاعی، وجود دارد. فرایند تکامل، به‌وسیله تجزیه

1. nesting
2. promises
3. proximate

جهان‌بینی وحدت‌یافته‌ای<sup>۱</sup> فراهم می‌آید که این اجماع هنجاری برانگیخته را در جامعه تضعیف می‌کند و به افزایش پیچیدگی کنش‌های جایگزین هدایت می‌کند. در جوامع مدرن، نظام‌های فرعی تخصیصی شده به‌طور دقیق برای کاهش این پیچیدگی شکل می‌گیرد (Deflem, ۱۹۹۸). این نکته تأکید مشارکت مهم جامعه‌شناسی لوهمن برای متمایز ساختن آن از رویکرد نظریه‌ای مجزای از آن چه که تالکوت پارسونز مطرح کرده بود می‌باشد، زیرا پارسونز بیش از حد بر نیاز اجماع ارزش‌ها در نظام‌های اجتماعی پیچیده تأکید داشت (Turner, ۱۹۹۸: ۶۴).

نظریه اجتماعی لوهمن بر محور مفاهیم تفکیک و تکامل می‌باشد. شکل‌های واقعی تفکیک به لحاظ تاریخی تغییر یافته‌اند. او در آثار اولیه اش معتقد است که فقط شکل‌های معدودی از آن بسط و تحول یافته‌اند. در هر حال، در مجموع، سه مرحله تاریخی را در تکامل جامعه مشخص می‌کند: قطعی شدن،<sup>۲</sup> قشربندی، تفکیک ساختاری. در ابتدا از طریق تفکیک‌های بخشی یا قطاعی، سیستم‌هایی براساس روابط خویشاوندی و زندگی در مناطق کوچک شکل گرفته‌اند. این نوع تفکیک مشخصه جوامع باستان است. جایی که تفکیک از طریق تشکیل خرده‌نظام‌های برابر رخ می‌دهد (هریسون، ۱۳۷۹: ۲۹). اما در مرحله بعد ساختارهای نامتوازن در جوامعی بسط یافتند که براساس اقشار یا لایه‌های اجتماعی و با تفکیک‌هایی چون شهر / روستا، مرکز / پیرامون، کل / جزء سازماندهی شده بودند (مولر، ۱۳۷۹: ۷). معمولاً این نوع تفکیک در جوامع متمدن رخ می‌دهد. در این جوامع قشربندی به‌وقوع می‌پیوندد. قشربندی جامعه را به خرده‌نظام‌های متفاوت یا نابرابر تقسیم می‌کند. قشربندی همچنین در جوامعی رخ می‌دهد که در آنها طبقات بالا، طبقات پایین را خرده‌نظام نابرابر می‌پندارند که با آن نباید ارتباط برقرار کنند (هریسون، ۱۳۷۹: ۲۹). به‌نظر لوهمن دموکراسی‌های باستانی و استبدادهای باستانی صرفاً به عنوان استراتژی‌های متفاوت قشربندی طبقه‌بندی می‌شوند (همان: ۲۹).

در تقابل با این نوع تفکیک، جامعه مدرن همچنان که در قاره اروپا شکل و گسترش می‌یافت، سبک و نوع کاملاً متفاوتی از تفکیک اجتماعی را گسترش داد. وجه مشخصه جوامع مدرن به لحاظ کارکرد تفکیک شده، وجود سیستم‌های کارکردی بدون سلسله‌مراتب و همچنین وجود درجه بالایی از کنترل‌ناپذیری است (مولر، ۱۳۷۹: ۸). به اعتقاد لوهمن امروزه بی‌معنی است که پیرسیم که آیا فرد یا گروه خاصی درون جامعه ادغام

1. Unified Worldview.

2. Segmentation.

شده است یا نه. جامعه به نحو بسیار زیادی پیچیده شده است (La Cour, 1998). در جوامعی که تفکیک کار کردی وجود دارد، کار کردها بر حسب جریان‌های ارتباطی و ویژه‌ای متمایز می‌شود. در اینجا نابرابری به لحاظ کار کردی وجود دارد و کار کردها متمایز هستند. اما آنچه که مهم است این است که دسترسی به آنها به طور برابر امکان‌پذیر است. امتیاز این نوع از تفکیک آن است که می‌تواند به خوبی پیچیدگی را اداره و مهار کند. به نظر لوهمن هر یک از خرده‌نظام‌های جامعه تفکیک شده، وحدت سیستم را به شیوه خود نشان داده و بیان می‌کند. هیچ نظام کار کردی نمی‌تواند جایگزین نظام دیگری شود، حتی اگر فرایندهای تغییر یا به بیان لوهمن «جایگزین‌ها» در هر خرده‌نظام درونی باشند (هریسون، ۱۳۷۹: ۳۰). همان‌طور که وی می‌گوید، هیچ خرده‌نظامی نمی‌تواند در مقام معادل کار کردی نظام دیگر جایگزین آن شود (مولر، ۱۳۷۹: ۷). لذا این امر به آن معناست که اگر چه خرده‌نظام‌ها ممکن است خود را به شیوه‌هایی متفاوت سازمان دهند، تفاوت‌های ویژه هر یک می‌بایست حفظ شود. سیاست‌زده کردن اقتصاد یا تقدس‌زده کردن جامعه به تفکیک‌زدایی منجر می‌شود که نمی‌توان از آن دفاع کرد و حاصل این امر قربانی کردن فوایدی است که جامعه مدرن به بار آورده است.

نظریه تکامل‌گرایی لوهمن، نظریه کلان تاریخی و علی در مورد تغییر از جوامع ماقبل مدرن به مدرن نیست، بلکه نظریه‌ای است که از زبان تغییر و گزینش و ثبات استفاده می‌کند تا شرحی در باره قابلیت جوامع مدرن برای اعمال کنترل بیشتر ارائه دهد (هریسون، ۱۳۷۹: ۳۰). در خصوص اینکه چه چیز تغییر را ممکن می‌سازد، لوهمن دو پاسخ مختلف ارائه می‌دهد. در آثار اولیه قابلیت زبان برای نه گفتن، همان واقعیت بنیانی زبانی است که تغییر تکاملی یا نوآوری را ممکن می‌سازد. در کارهای متأخر لوهمن میدان تحقیق تمام‌عیار، کنش متقابل است که مقوم امکان تغییر محسوب می‌شود. لوهمن بر این فرض است که جامعه به شکلی ارتباطی عمل می‌کند و خرده‌نظام‌های اجتماعی با استفاده از انواع ضوابط عمل می‌کنند. خرده‌نظام‌هایی که به شکل ارتباطی عمل می‌کنند و به شکلی دوتایی ضابطه‌مند شده‌اند، در قیاس با نظام‌های کنش متقابلی که بر حضور واقعی و مکانی و زمانی تأکید می‌کنند، مین پیشرفتی تکاملی هستند. خرده‌نظام‌های ارتباطی به این سبب موفق به این کار می‌شوند که به انتزاع و کار آبی فنی میدان می‌دهند و در نتیجه به ابزار پیچیده‌تر اداره پیچیدگی زیست - محیطی دست می‌یابند. به نظر لوهمن اگر تأمل در باره تغییر به موازات خود تغییر پیش رود، تکامل نه فقط مادی بلکه اجتماعی - فرهنگی نیز خواهد بود (همان: ۳۱-۳۰).

نظر به اینکه نظریه نظام‌ها، نظریه‌ای غیرخطی است و تلاش قابل ملاحظه‌ای برای تفکیک امور به خرج می‌دهد، در نتیجه به لحاظ ساختاری بسیار غنی است (مولر، ۱۳۷۹: ۱۴۰). همچنین این نظریه، در مقام نوعی نظریه مشاهده که همواره کار را بر فرض وجود تفاوت آغاز می‌کند، دارای وجوه مشترکی با واسازی است. لذا این نظریه می‌تواند با صور گوناگون نظریه آشوب ترکیب شود. حتی می‌توان نوعی بازنویسی هرمنوتیک در مقام یک نظریه بازگردی<sup>۱</sup> به شیوه نظریه سیستمی متصور شد. غنای فوق العاده نظریه نظام‌ها به لحاظ ساختاری و ثمربخش بودن آن به لحاظ معرفتی، که امکانات قابل ملاحظه‌ای برای تجزیه و ترکیب مجدد فراهم می‌آورد، به سختی ممکن است تحت الشعاع این اتهام کلی قرار گیرد که نظریه سیستم‌ها، تأییدکننده، و غیرانتقادی است (همان: ۱۵-۱۴). اما به نظر آلکس ویسکواتف، نظریه لوهمن به دلایلی چند دارای نواقصی است. اول اینکه نظریه لوهمن عناصری از زیست‌شناسی را به‌عنوان مبنای کار اخذ نموده است که انتخابی ضعیف می‌باشد. لذا این نظریه قدرت تبیینی ندارد و صرفاً توصیفی است، مضاف بر اینکه این نظریه اساساً معیوب است، زیرا تلویحاً بیان می‌دارد که وجود ویروس‌ها غیر ممکن است. دوم آن که نظریه وی نمی‌تواند به‌طور انسجام‌یافته‌ای استقلال قلمرو اجتماعی را فراهم سازد. وی بین ترکیب (نحو) و علم معانی تمایزی قائل نمی‌شود. همچنین وی با تأکید زیاد بر ارتباطات و کنشگر و نظام اهمیت چندانی به قواعد نمی‌دهد (Viskovatoff، ۱۹۹۹). یکی از انتقاداتی که اخیراً بر لوهمن گرفته شده است، مربوط به کتاب اخیر وی تحت عنوان *Die Gesellschaft* یا جامعه جامعه<sup>۱</sup> می‌باشد. در این کتاب لوهمن جامعه را به‌عنوان نظام اجتماعی تعریف می‌کند که بر حسب نظریه ارتباطی ابتدا هیچ محیط اجتماعی ندارد: هیچ ارتباطی خارج از جامعه وجود ندارد، و بنابر این ارتباطی بین جوامع نمی‌تواند وجود داشته باشد. نتیجه این امر، یکسانی مرزهای جامعه و ارتباط می‌باشد. به نظر هورست فیرچینگ، لوهمن این تعریف را متعاقباً دنبال نمی‌کند (و حتی نمی‌تواند دنبال کند)، و این که این گسیختگی<sup>۲</sup> به قضایای ناندیشیده‌ای در متن بحث لوهمن می‌انجامد که به مفهوم خودش به جامعه آسیب می‌رساند. واشناخت اساسی مانند این، این سؤال را بر می‌انگیزد که آیا نظریه نظام‌های جامعه‌شناختی مدرن مجبور به رها کردن مفهوم جامعه است؟ در این مورد: نظریه نظام‌ها نظریه‌ای اجتماعی است و با نظریه ارتباط پیوند خورده است که مجبور است گوناگونی‌های نظام اجتماعی و ساختار آنها و اتصالات ارتباطی را

1. recursive.

2. the Society of Society.

3. inconsequent.

ملاحظه نماید. این انتقاد در مقابل نیت لوهمن به طور تلویحی می گوید که این نظریه، نظریه جامعه را طرد می کند (Firsing, ۱۹۹۸).

### بحث و نتیجه گیری

تفکیک اجتماعی یکی از مفاهیم عمده و پر اهمیت در طول حیات علم جامعه‌شناسی می باشد. این مفهوم عمدتاً در تغییرات اجتماعی و دگرگونی سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفته و یکی از کلیدواژه‌های مهم این بخش از تفکر جامعه‌شناختی می باشد. تفکیک هم مورد مطالعه جامعه‌شناسان بزرگ کلاسیک همچون اسپنسر، دورکیم، مارکس و وبر قرار گرفته و هم جامعه‌شناسان بزرگ متأخر همچون پارسونز، هابرماس، لوهمن و ... به مطالعه آن پرداخته‌اند.

مطالعه حاضر کار خود را با دیدگاه دورکیم و بررسی کتاب کلاسیک و مهم وی یعنی تقسیم کار اجتماعی شروع کرد. دورکیم تفکیک اجتماعی را عمدتاً همراه با تقسیم کار اجتماعی مورد مطالعه قرار داده است. کار وی دارای محاسن و معایب مهمی است که خود ناشی از طبیعت فعالیت‌های فکری اندیشمندان بزرگ می باشد و به هر حال امری طبیعی است. تلاش دورکیم، تلاش ارزنده و منسجم و نظام‌یافته در مورد تفکیک و تقسیم اجتماعی است. وی تقسیم کار را در رابطه مستقیم با ابعاد تراکم جامعه می‌بیند و مکانیسم آن را ملهم از نظریه داروین و با استعانت از نظریات زیست‌شناختی، مبارزه برای بقا می‌داند و به عبارت دیگر تقسیم کار را نتیجه مبارزه برای زندگی می‌بیند. با توجه به نظریات دورکیم، می‌توان گفت که وی تلاش نمود موضوعات مورد نظر خود را به دور از مباحث فلسفی و مابعدالطبیعه به بحث بگذارد. همچنین از روش تجربی به عنوان روش مورد مطالعه استفاده نماید. تعریف وی از جامعه ساده، نسبت به تعریف اسپنسر دقیق‌تر و رابطه بین جوامع با همبستگی‌های مکانیکی و اندام‌وارگی مشخص‌تر از طبقه‌بندی جوامع اسپنسر می‌باشد. وی دید خوشبینانه‌ای نسبت به تحولات صنعتی و تقسیم کار اجتماعی داشت، اما در عین حال مشکلاتی در دو بعد روش‌شناختی و هستی‌شناختی دارد. دورکیم بیش از حد جمع‌گرا بود و توجه چندانی به وضعیت فرد و فرایندهای ذهنی وی در نظریه او دیده نمی‌شود. روش مطالعه او براساس قیاس اندام‌وارگی است و به مشکلات مفهومی منتج از این استفاده توجهی نمی‌کند، ضمن اینکه دو گرانیز هست و بر تمایز فرد و جامعه تأکید می‌ورزد.

با توجه به مشکلات نظریه دور کیم، پارسونز سعی نمود تا نظریه‌ای ترکیبی ارائه نماید که در آن دیدگاه‌های دور کیم، وبر، مارشال و سایرین ترکیب شوند. وی در کارهای اولیه خود بر روی کنش اجتماعی بیشتر تکیه نمود، اما در کارهای بعدی خود نظریه نظام‌ها را که ملهم از نظریه سیرنیتیک بود، ارائه نمود. پارسونز سعی نمود تا با مفاهیمی از قبیل، پیش شرط‌های کارکردی، خرده نظام‌های کنش، سلسه مراتب کارکردها، نظریه نظام‌ها را ارائه نماید. در مورد تغییرات و تفکیک اجتماعی وی از ارگانسیم‌های زیست‌شناختی الهام گرفت و تفکیک را همچون تقسیم و تکرر سلولی در نظر داشت. او برای بررسی و تحلیل فرایند تفکیک از دو فرایند تقطیع و تخصیص استفاده نمود و تفکیک را در خرده‌نظام‌های کنش انسانی دنبال کرد. تلاش وی نیز دارای محاسن و معایبی است. پارسونز سعی نمود تا نظریات متفکرین بزرگی همچون دور کیم و وبر را جمع نماید و با نظریه‌ای پیچیده، پیچیدگی جهان اجتماعی را تبیین نماید، اما این نظریه پیچیده و کلان دارای نقاط ضعفی می‌باشد. علاوه بر تأکید بیش از حد بر نظم اجتماعی و نتایج سیاسی آن همچون محافظه کاری، مواردی همچون کلی‌گرایی و عدم توجه به موارد خاص و عینی و کم‌توجهی به تغییر و تضاد از دیگر مشکلات نظریه وی هستند.

نیل اسملسر دوست و همکار پارسونز سعی نمود تا نظریه تفکیک را با کمک یک مدل تجربی در عالم واقع به کار بندد و بر این اساس انقلاب صنعتی انگلستان را مورد مطالعه قرار داد. وی بر مشکلات مدل اولیه اش واقف بود و لذا در مقاله ای در سال ۱۹۸۵ در اصلاح آن تلاش کرد. در هر حال نظریه وی گستره نظریه پارسونز را ندارد، ولی در نشان دادن اهمیت نقش دقیق متغیرهای مستقل و وابسته خدمت مفیدی کرده است. در هر حال از آنجا که در چارچوب نظریه پارسونز به مطالعه پرداخته است، عمده مشکلات نظریه پارسونز در نظریه اسملسر نیز دیده می‌شود، مضاف بر اینکه مشکلات روش شناختی خاص خود را نیز دارد. برای مثال مدل تحلیلی وی برای تبیین تغییرات در نظام‌های اجتماعی نه تنها ملاک‌های نامناسبی برای تحقق جامعه‌شناختی ارائه می‌دهد، بلکه اگر این ملاک‌ها دست یافتنی نیز باشند، لزوماً مطلوب نمی‌باشند.

با توجه به مشکلات نظریه‌های دور کیم، پارسونز و کسانی که در این چارچوب فعالیت علمی می‌نمودند، لوهمن سعی نمود تا نظریه خود را در باب سیستم‌ها ارائه نماید. در حالی که هابرماس به پارسونز اولیه و نظریه کنش او علاقمند بود، لوهمن به پارسونز دهه ۶۰ و نظریه نظام‌های او علاقه داشت (Wagner, 1997: ۴۸۷-۴۰۹). وی معتقد بود که دور کیم در نظریه خود تفکیک اجتماعی را مطرح نموده، اما پیوند میان اشکال

تازه تر همبستگی و اخلاق را دنبال می کند و لذا در بازشناسی سرشت اخلاقاً خستای واسطه های نمادینی همچون پول موفق نشد. از سوی دیگر وی توانست سرشت خود ارجاع نظام های اجتماعی را دریابد. لوهمن تلاش نمود تا سرشت خود ارجاع نظریه سیرنتیک پارسونز را که در حال پدید آمدن بود، کشف کند و به کار برد. در نظریه لوهمن هیچ مفهوم خاصی دارای نقش اساسی نیست، بلکه مفاهیم در ارتباط با یکدیگر و در یک فرایند تعریف می شوند. ارتباط از مسائل مهم نظریه وی می باشد. از سوی دیگر تأکید وی بر تقابل سیستم / محیط مهم می باشد. به نظر وی نظام های اجتماعی در جهت کاهش پیچیدگی محیط هستند و در این تلاش پیچیدگی خود را افزایش می دهند. لذا پیچیدگی نظام های اجتماعی را در جوامع مدرن می توانیم مشاهده نماییم. از دیگر مفاهیم مهم نظریه وی ابعاد زمانی، فضایی و نمادین است.

چنین به نظر می رسد که علی رغم انتقاداتی که بر دیدگاه لوهمن وارد شده و برخی نیز به جا هستند، در چارچوب دیدگاه کارکردگرایی این نظریه از توان بالاتری برای تبیین مسائل سازمان اجتماعی و تغییرات و تحولات درون آن برخوردار است. این نظریه غیرخطی و به لحاظ ساختاری بسیار غنی است. نظریه لوهمن را می توان با صور گوناگون نظریه آشوب که از نظریات مهم علوم پایه و مهندسی است ترکیب نمود.

### فهرست منابع

- آرون، ریمون (۱۳۳۳): مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۶۴): مقدمه ای بر جامعه شناسی توسعه روستایی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۷۷): جامعه شناسی توسعه، تهران، مؤسسه نشر کلمه.
- اسلمسر، نیل (۱۳۵۵): «نوسازی روابط اجتماعی»، در نوسازی جامعه، ویراسته مایرون وینر، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه ای، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- پارسونز، تالکوت (۱۳۷۳): «دیدار مجدد با کلاسیک ها در طی حرفه ای طولانی»، در آینده بنیان گذاران جامعه شناسی، ویراسته بوفورد رهی، ترجمه غلام عباس توسلی، تهران، نشر قومس.
- پوپ، ویتسی (۱۳۷۹): «امیل دورکیم»، در متفکران بزرگ جامعه شناسی، ویراسته راب استونز، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران، نشر مرکز.
- توسلی، غلام عباس (۱۳۶۹): نظریه جامعه شناسی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها.
- دورکیم، امیل (۱۳۵۹): در باره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه حسن حبیبی، تهران، انتشارات قلم.



- کرایب، یان (۱۳۷۸): *نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر آگه.
- کوزر، لیونیس (۱۳۶۸): *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- کیویستو، پیتر (۱۳۷۸): *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- گولدنر، آلون (۱۳۶۸): *بحران جامعه‌شناسی غرب*، ترجمه فریده ممتاز، تهران، شرکت انتشار.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۶۳): *دورکیم*، ترجمه یوسف اباذری، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- روشه، گی (۱۳۷۵): *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی: سازمان اجتماعی*، ترجمه هما زنجانی‌زاده، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- روشه، گی (۱۳۷۶): *جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تیان.
- ریترز، جورج (۱۳۷۳): *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد رضا غروی‌زاد، تهران، مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد).
- ریترز، جورج (۱۳۷۴): *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- لاور، رابرت. اچ (۱۳۷۳): *دیدگاه‌هایی در باره دگرگونی اجتماعی*، ترجمه کاووس سیدامامی، تهران، مرکز نشر.
- مولر، هارولر (۱۳۷۹): «نظریه سیستم‌های لومان به مثابه نظریه‌ای در باب مدرنیته»، ترجمه مراد فرهادپور، اردغنون، شماره ۱۷.
- هریسون، بل (۱۳۷۹): *نیکلاس لومان و نظریه نظام‌های اجتماعی*، ترجمه یوسف اباذری، اردغنون، شماره ۱۷.
- هلتن، رابرت (۱۳۷۹): «تالکت پارسونز در متفکران بزرگ جامعه‌شناسی. ویراسته راب استونز» ترجمه مهرداد میردامادی، تهران، نشر مرکز.
- همیلتون، پیتر (۱۳۷۹): *تالکوت پارسونز*، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات هرمس.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۵): *یورگن هابرماس*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- هیوز، استوارت (۱۳۶۹): *آگاهی و جامعه*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، اندیشه‌های عصر نو.

Deflem, Mathieu (1998): "The Boundaries of Abortion Law: Systems Theory from Parsons to Luhmann and Hubermas", *Social Forces*, Vol. 76, No.3.

Firscing, Horst (1998): "Is the Concept pf Society Theoritically Useful? About the Problems of the Concept of Society" in Niklas Luhmann's *Die Gesellschaft der Gesellschaft*, [http:// Helf4\\_bielefeld.de/sozsys/deutsch/inhalt/z4\\_98\\_h1.htm](http://Helf4_bielefeld.de/sozsys/deutsch/inhalt/z4_98_h1.htm).

Giddens, Anthony (1971): *Capitalism and Modern Social Theory: An Analysis of the Writings of Marx, Durkheim and Max Weber*, Cambridge, UK: Cambridge University Press

Kuppers, Gunter(1997): "Copying with Uncertainty: The Self - Organisation of Social Systems", <http://platon.ee.duth.gr/~soeist/7/papers/kueppers2.html>.

La Cour, Anders (1998): "Integration and Differentiation - An Examination of

- Niklas Luhmann's Theory of Social Systems and its Application to the Elderly", <http://www.grad.inprowe.dk/Sociology/Appendix1-4.htm>.
- Lehmann, Jennifer M (1993): *Deconstructing Durkhiem*, London: Routledge.
- Magalhaes, Rodrigo (1996): "Organizational Learning, Organizational Knowledge and Organizational Memory: New Proposals towards a Unified View", *Working Paper Series*, London School of Economics and Political Science
- Metcalf, Gary S (1997): "A Critique of Social Systems Theory", *A Critique of Social Systems Theory. htm*.
- Scott, Alan (1990): *Ideology and the New Social Movement*, London: Unwin Hyman.
- Smelser, Neil J (1985): "Evaluating the model of structural Differentiation in Relation to Educational Change in the Nineteenth Century", In *Neofunctionalism*, edited by Jeffrey C. Alexander, London: Sage.
- Smelser, N.J(1959): *Social change in the Industrial Revolution*. Chicago: University of Chicago press.
- Stoica, Christina, Kluver, Jorgen & Schmidt, Jom (2000): "In the Looking Glass: The Self Modeling of Social Systems", [http://www.uni-essen.de/hdz/compro/essays/inter\\_cs1.htm](http://www.uni-essen.de/hdz/compro/essays/inter_cs1.htm).
- Tiryakian, Edward A (1985): "On the Significance of De-Differentiation", in Eisenstadt, S. N., Helle, H. J. (eds.) *Macro Sociological Theory*, Vol.1, London: Sage.
- Turner, J. H (1994): *Sociology: Concepts and Uses*, New York: McGraw- Hill, Inc, p.191.
- Turner, Jonathan H. (1998): *The Structure of sociological Theory*, Wadsworth Publishing Company.
- Viskovatoff, Alex (1999): "Foundations of Niklas Luhmann's Theory of Social Systems", *Philosophy of the Social Sciences*, Vol. 29, No. 4.
- Wagner, Gerhard. (1997). "The End of Luhmann's Social Systems Theory", *Philosophy of the Social Sciences*, Vol. 27, No.4.
- Westby, David L (1991): *The Growth of Sociological Theory: Human Nature, Knowledge, and Social Change*, New Jersey: Prentice Hall

### مشخصات مؤلفین

عبدالعلی لاهسانی زاده استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز است. علائق پژوهشی او در زمینه جامعه‌شناسی توسعه و جامعه‌شناسی روستایی است. آدرس: بخش جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز [Email: lahsaei@Rose.shiraz.us.ac.ir](mailto:lahsaei@Rose.shiraz.us.ac.ir)

یون خواجهنوری دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه شیراز است. علائق پژوهشی او در زمینه نابرابریهای اجتماعی و قشریندی است.